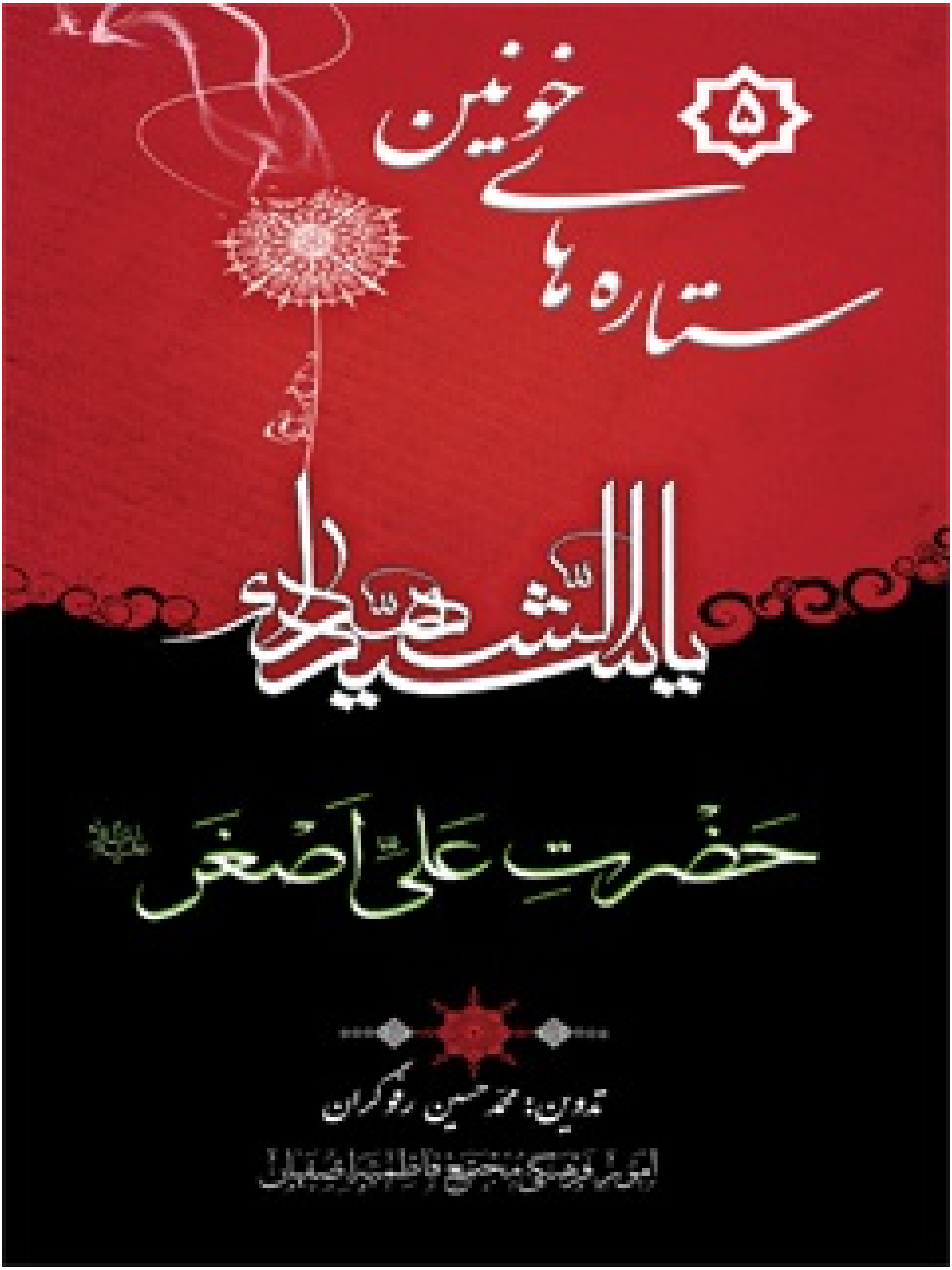


۵
ستاره های خونین
یا سید الشهداء
حضرت علی اصغر علیه السلام
تدوین: محمد حسین

بسم الله الرحمن الرحیم

ستاره های خونین« ۵» حضرت علی اصغر علیه السلام

نویسنده:

حسین رفوگران

ناشر چاپی:

امور فرهنگی مجتمع فاطمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ستاره های خونین« ۵» حضرت علی اصغر علیه السلام

مشخصات کتاب

ستاره های خونین «۵» حضرت علی اصغر علیه السلام

تدوین: محمّدحسین رفوگران

به اهتمام امور فرهنگی مجتمع فاطمیّه اصفهان

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

تایپ، ویرایش و صفحه آرایی: جلال کوساری

نوبت چاپ: اوّل، پاییز ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۵۰۰ عدد

قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

تلفن مرکز پخش: ۴۷۰۴۰۸۱ – ۰۳۱۱

fatemiyeh۱۳۵@Gmail.com

سلامی به حضرت علی اصغرعلیه السلام

 السَّلَامُ عَلَی عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ الطِّفْلِ الرَّضِیعِ الْمَرْمِیِّ الصَّرِیعِ الْمُتَشَحِّطِ دَماً الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِی السَّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِی حِجْرِ أَبِیهِ لَعَنَ اللَّهُ رَامِیَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ کَاهِلٍ الْأَسَدِیَّ وَ ذَوِیه.

سلام بر عبدالله آن کودک شیرخواره‌ای که به خاک و خون غلطید، و خونش فراسوی آسمان بالا رفت، کودکی که با تیر در بغل پدر، او را کشتند، خداوند کشنده‌اش حرمله و یارانش را لعنت کند .

مقدّمه

بسمه تعالی

یکی از مصائبی که از ابتدای خلقت حضرت آدم۷ در عالم وجود مطرح شده و تا انقراض این عالم فراموش نشدنی است مصیبت حضرت امام حسین۷ و واقعه ی جانسوز عاشوراست، بلکه باید گفت طبق آنچه که در متن زیارت صحیح السّند عاشوراء آمده « مُصِیبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَهَا فِی الْإِسْلام» مصیبتی است که بزرگتر از آن در عالم، وجود نداشته و نخواهد داشت.

خدای متعال قضیّه ی عاشورا را برای تمام انبیای خود به نحوی بیان فرمود که غالباً محزون شده و بعضی از آنها گریه کرده اند و از بدن حضرت ابراهیم و حضرت موسی۸ خون جاری شده و تمام انبیائی که از کربلا عبور کرده اند به قاتل امام حسین۷ لعنت کرده اند که شرح و بسط آن از این مقدّمه بیرون است. محقّقین محترم می توانند به کتاب شریف بحارالأنوار مرحوم علّامه ی مجلسی اعلی الله مقامه جلد ۴۴ از صفحه ی ۲۴۲ الی ۲۴۵ احادیث شماره ی ۳۷ تا ۴۴ مراجعه فرمایند.

البته قابل ذکر است تک تک مصائب کربلا ـ از این اهمیّت برخوردار است که مصیبتی بالاتر از آن نیست مثلاً مصیبت حضرت اباالفضل۷ یا حضرت قاسم۷.

یکی از مصائبی که به دلائل متعدّده از این خصوصیّت برخوردار بوده مصیبت طفل شیرخوار، حضرت علی اصغر۷ است.

یکی از آن دلائـل، طفل بودن و شـیرخوار بودن آن عزیز کربلاست که بی گناه بودن آن بین همه ی ملّت ها قطعی و مُسَـلّم است و برای طلب آب، میدان آورده شده ولی به جای آب، تیر سه شعبه ی زهرآلود به گلوی نازنینش زده شد.

دلیل دیگر اینکه امام حسین۷ از گلوی بریده به دختر خود حضـرت سکینه۳ چنـد مطلب را پیغام داده اند، یکی از آنها در خصوص حضرت علی اصغر۷ است:

لَيْتَكُمْ فى يَوْمِ عاشُورا جَميعاً تَنْظُرُونى

كَيْفَ اَسْتَسْقى لِطِفْلى فَاَبَوْا اَنْ يَرْحَمُونى

ای کاش! همه ی شـما در روز عاشورا بودید و می دیدید چگونه برای طفل خود طلب آب کردم و آنها اِبا کردند و گوش به حرف من ندادند.

دلیل سوّم تـذکّر دادن خدای متعال در خصوص این مصـیبت به حضـرت موسـی است: « يا مُوسى صَغيرُهُمْ يُميتُهُ الْعَطَشُ وَ كَبيرُهُمْ جِلْدُهُ مُنْكَمِشٌ».

دلیل چهارم اینکه پس از شهادت آن طفل از طرف آسمان ندا آمد که « دَعْهُ يا حُسَيْنُ، فَاِنَّ لَهُ مُرْضِعاً فِى الْجَنَّةِ».

کتابی را که پیش رو دارید پنجمین شماره از سلسله کتاب های ستاره های خونین است که توسط مدّاح گرانقدر جناب آقای حسین رفوگران تدوین و توسط امور فرهنگی مجتمع فاطمیه اصفهان چاپ شده است.

امید است مورد استفاده ی همه ی خوانندگان محترم قرار گرفته و موجب اجر آخرتی برای همگان باشد. سیّد محمّد قائم فرد

امور فرهنگی مجتمع فاطمیه ی اصفهان

ذیحجه ۱۴۳۳ هجری قمری

تعداد فرزندان امام حسین علیه السلام

« كَشْفُ الْغُمَّةِ قَالَ كَمَالُ الـدِّينِ بْنُ طَلْحَةَ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَوْلادِ ذُكُورٌ وَ إِنَاثٌ عَشَرَةٌ سِتَّةُ ذُكُورٍ وَ أَرْبَعُ إِنَاثٍ فَالـذَّكَرُ عَلِيٌّ الْأَكْبَرُ وَ عَلِيٌّ الْأَوْسَطُ وَ هُوَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ عَلِيٌّ الْأَصْغَرُ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَبْدُاللَّهِ وَ جَعْفَرٌ فَأَمَّا عَلِيٌّ الْأَكْبَرُ فَإِنَّهُ قَاتَلَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِيهِ حَتَّى قُتِلَ شَـهِيداً وَ أَمَّا عَلِيٌّ الْأَصْغَرُ فَجَاءَهُ سَهْمٌ وَ هُوَ طِفْلٌ فَقَتَلَهُ وَ قِيلَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ قُتِلَ أَيْضاً مَعَ أَبِيهِ شَـهِيداً وَ أَمَّا الْبَنَاتُ فَزَيْنَبُ وَ سُكَيْنَةُ وَ فَاطِمَةُ هَذَا قَوْلٌ مَشْهُورٌ وَ قِيلَ كَانَ لَهُ أَرْبَعُ بَنِينَ وَ بِنْتَانِ وَ الْأَوَّلُ أَشْهَرُ وَ كَانَ الـذِّكْرُ الْمُخَلَّدُ وَ الْبِنَاءُ الْمُنَضَّدُ مَخْصُوصاً مِنْ بَيْنِ بَنِيهِ بِعَلِيٍّ الْأَوْسَطِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ دُونَ بَقِيَّةِ الْأَوْلادِ آخِرُ كَلامِهِ قُلْتُ عَدَّدَ أَوْلادَهُ: ذَكَرَ بَعْضاً وَ تَرَكَ بَعْضاً قَالَ ابْنُ الْخَشَّابِ وُلِدَ لَهُ سِتَّةُ بَنِينَ وَ ثَلاثُ بَنَاتٍ عَلِيٌّ الْأَكْبَرُ الشَّهِيدُ مَعَ أَبِيهِ وَ عَلِيٌّ الإِمَامُ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ عَلِيٌّ الْأَصْغَرُ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَبْدُاللَّهِ الشَّهِيدُ مَعَ أَبِيهِ وَ جَعْفَرٌ وَ زَيْنَبُ وَ سُكَيْنَةُ وَ فَاطِمَةُ. وَ قَالَ الْحَافِظُ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْأَخْضَرِ الْجَنَابِذِيُّ وُلْدُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب۸سِتَّةٌ أَرْبَعَةُ ذُكُورٍ وَ ابْنَتَانِ عَلِيٌّ الْأَكْبَرُ وَ قُتِلَ مَعَ أَبِيهِ وَ عَلِيٌّ الْأَصْغَرُ وَ جَعْفَرٌ وَ عَبْدُاللَّهِ وَ سُكَيْنَةُ وَ فَاطِمَةُ قَالَ وَ نَسْلُ الْحُسَيْنِ۷ مِنْ عَلِيٍّ الْأَصْغَرِ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ وَ كَانَ أَفْضَلَ أَهْلِ زَمَانِهِ. وَ قَالَ الزُّهْرِيُّ: مَا رَأَيْتُ هَاشِمِيّاً أَفْضَلَ مِنْهُ».

در کتاب کشف الغمّه می‌نگارد: امام حسـین۷ دارای ده فرزنـد ذکور و اناث بود که شـش تن از آنان پسـر و چهار نفر دختر بودند. پسران آن حضرت عبارتند از: علی اکبر۷، علی اوسط که حضرت امام زین العابدین۷ می باشند، علی اصغر۷، محمّد، عبدالله، جعفر. حضرت علی اکبر۷ در مقابل پدرش قتال کرد تا شـهید شد. علی اصغر۷ آن طفلی بود که تیری آمـد و او را شـهید کرد. گفته شده: عبدالله نیز با پدرش شهید شد. دختران آن حضرت عبارت بودند از: زینب، سکینه، فاطمه، این قول مشهوری است.

قول دیگر آنکه: امام حسـین۷ دارای چهـار پسـر و دو دختر بود. ولی قول اول مشـهورتر است. ذکر همیشـگی و بنـاء برقرار در میان فرزنـدان آن حضـرت مخصوص به علی اوسط امام زین العابدین۷ بود (یعنی نسل آن حضـرت از حضـرت زین العابدین۷ به یادگار

مانده) نه از مابقی فرزندانش.

و ابن خشاب می‌نویسد: تعداد شش نفر پسر و سه نفر دختر برای امام حسین۷ متولّد شد: ۱. حضرت علی اکبر۷ که با پدرش شهید شد. ۲. علی۷ که امام و سیّد عابدین بود ۳. حضرت علی اصغر۷ ۴. محمّد ۵. عبدالله که با پدرش شهید شد ۶. جعفر ۷. حضرت زینب۳ ۸. حضرت سکینه۳ ۹. فاطمه .

حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابزی نقل می کند که اولاد امام حسین۷ شش نفرند. چهار پسر و دو دختر. علی اکبر۷ که همراه پدرش کشته شد، علی اصغر، جعفر و عبدالله و دو دختر به نام های فاطمه و سکینه و همچنین نقل می کند که نسل امام حسین۷ از حضرت زین العابدین۷ (علی اصغر) است و مادر آن حضرت امّ ولد بوده که افضل از اهل زمان خویشتن است و زهری می گوید: من مرد هاشمی را که افضل از زین العابدین۷ باشد، ندیدم.

نام گذاری فرزندان امام حسین علیه السلام

در مناقب آمده است اهل بیت: فرموده‌اند: هر مولودی که برای ما متولّد شود اگر پسر باشد تا روز هفتم اسمش را محمّد یا علی می گذاریم و اگر دختر باشد فاطمه. بعد از روز هفتم هر اسمی که بخواهیم برایش انتخاب می کنیم .

در بعضی از مقاتل آمده است که وقتی یزید ملعون از نام حضرت سجّاد۷ سؤال کرد، آن حضرت فرمودند: علی بن الحسین۸. آن پلید گفت: شنیدم که علی بن الحسین۸ در کربلا کشته شد. حضرت فرمودند او برادرم بود. آن ملعون گفت: چرا پدرت مکرّر اسم پسرهای خود را علی می گذاشت؟ حضرت فرمودند: چون پدرم، پدر خود امیرالمؤمنین۷ را دوست می‌داشت به همین جهت صاحب هر فرزند پسری که می‌شد نام او را علی می گذاشت .

از این جهت ایشان را علی اصغر نامیدند. ابن شهر آشوب و بعضی دیگر از مقتل نویسان نیز نام بزرگوار این کودک را علی اصغر ذکر کرده‌اند .

و نام دیگرش عبدالله است که در بعضی کتب و عبارت ها آورده شده، از جمله در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است: « السَّلامُ عَلَی عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ الطِّفْلِ الرَّضِیع» .

تاریخ ولادت حضرت علی اصغر علیه السلام

در رابطه با ولادت آن حضرت تاریخ دقیقی ذکر نشده است. اما از آن جا که ابی مخنف نقل می کند که « وَ لَهُ مِنَ العُمْرِ سِتَّةُ أشْهُرٍ» عمر آن کودک شش ماه بود .

مرحوم سپهر در ناسخ التّواریخ نیز می‌نویسد علی اصغر شش ماه بیشتر نداشت .

بدون شک تولّد آن کودک در سال ۶۰ هجری قمری بوده چون واقعه ی عاشورا در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد و آن حضرت در روز عاشورا شهید شدند و محل تولّد آن بزرگوار مدینه منوره بوده است و اگر عمر شریف آن حضرت را شش ماه تمام بدانیم می‌توان گفت: تاریخ ولادت آن حضرت دهم رجب سال ۶۰ هجری می‌باشد. به همین جهت چند سالی است که شیعیان دهم رجب المرّجب را به عنوان سال روز ولادت شهزاده حضرت علی اصغر۷ گرامی داشته و جشن می گیرند.

مادر آن حضرت

مادرش حضرت رُباب دختر امرء القیس بود. فرهاد میرزا از ابوالفرج اصفهانی نقل می کند: در زمان خلافت عمر مردی وارد مسجد شد پیش می‌آمد تا مقابل عمر ایستاد، و او را به خلافت تحیت گفت. عمر پرسید: کیستی و از کدام قبیله‌ای؟ و برای چه کار

آمده‌ای؟ گفت: من مرد نصرانی هستم، و نامم امرء القیس بن عدی الکلبی می‌باشد، و آمده‌ام تا مسلمان شوم، عمر او را نشناخت. دوباره از احوال او پرسید، همان جواب را شنید. بالاخره مسلمان شد. عمر نیزه‌ای طلبید و پرچمی بر آن بست و او را امیر بر مردم قُصاعه قرار داد که مسلمان بودند. راوی گوید: ندیدم کسی که هنوز رکعتی نماز نخوانده، امیر بر مسلمانان شده باشد مگر او. چون از مسجد بیرون آمد. امیرالمؤمنین۷ از پشت سر او روان گردید، و امام حسن و امام حسین۸ با او بودند. چون به امرء القیس رسیدند، فرمودند من علی بن ابی طالب۷ پسر عموی رسول خدا۶ هستم و این دو فرزند من از دختر آن حضرت می‌باشند و میل دارم با تو پیوند زناشوئی داشته باشیم. امرء القیس گفت: یا ابا الحسن، من سه دختر دارم. محیاۀ را به شما تزویج می کنم، و سَلمی را به حسن و رباب را به حسین.

این رباب مادر حضرت سکینه و علی اصغر۸ می‌باشد .

هشام کلبی گوید:

« وَ کانَتِ الرُّبَابُ مِنْ خِیَارِ النِّساءِ وَ اَفْضَلِهِنَّ».

رباب از بهترین و فاضل‌ترین زنان بود و پدر رباب از اشراف و از خانواده بزرگ عرب بود، که نزد امام منزلتی به سزا و مکانتی لایق داشت .

ابن اثیر نقل می کند: (بعد از شهادت امام حسین۷) رباب را همراه اسرا به شام بردند چون به مدینه برگشت، عده‌ای از اشراف قریش از او خواستگاری کردند، او قبول نکرد و فرمود:

« مَا کُنْتُ لِأَتَّخَذُ حَمْواً بَعْدَ رَسُولِ الله۶».

بعد از رسول خدا۶ پدر شوهری نگیرم.

بعد از امام حسین۷ یک سال زنده بود (ناله و گریه می کرد) و زیر سقف خانه نرفت (در آفتاب می‌ماند)، تا ضعیف و ناتوان شد و از غصّه و اندوه از دنیا رفت.

ابن اثیر در کامل نقل می کند: رباب مدّت یک سال بر سر قبر امام حسین۷ ماند. پس از آن به مدینه برگشت و از غم و غصّه وفات نمود .

سبط ابن جوزی گوید: رباب بعد از امام حسین۷ یکسال زنده بود، زیر سقف نمی‌رفت و در آفتاب می‌ماند، سپس از غصّه فوت نمود .

چون حضرت رباب به دیدن ارحام خود می‌رفت، سکینه دخترش را همراه خود می‌برد، سیّد الشّهداء۷ از مفارقت این دو بانو دل تنگ می‌شد و این شعر را می‌فرمود:

کَأَنَّ اللَّیْلَ مَوْصُولٌ بِلَیْلٍ إذَا زَارَتْ سَکِینَۀُ وَ الرُّبابُ

گویا شب به شب متصل گردد، زمانی که سکینه و رباب به دیدن کسی بروند .

امام حسین۷ درباره ی رباب می‌فرماید:

لعمرك إننی لأحب دارا تکون بها سکینۀ و الرباب

أحبهما و أبذل جل مالیو لیس لعاتب عندی عتاب

به جان تو قسم من آن خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند.

من ایشان را دوست دارم و بیشتر مال خود را برای آنان بذل و بخشش می کنم و کسی نمی‌تواند مرا مورد عتاب قرار دهد.

این سکینه‌ای که امام حسین۷ ذکر نموده از رباب است. نام این سکینه امینه بود. کلمه سکینه که غالباً به آن بانو گفته می‌شد، نام او نبوده است.

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام به روایت سیّد بن طاووس۱

مرحوم سیّد بن طاووس۱ می‌نویسد: چون امام حسین۷ دید جوانان و دوستانش همه کشته شده‌اند، تصمیم گرفت خود، به جنگ دشمن برود و خون دلش را نثار دوست کند.

صدا زد:

« هَلْ مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ۶ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخَافُ اللَّهَ فِینَا هَلْ مِنْ مُغِیثٍ یَرْجُو اللَّهَ فِی إِغَاثَتِنَا؟» « هَلْ مِنْ مُعِینٍ یَرْجُو مَا عِنْدَ الله فِی إِعَانَتِنَا؟» .

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا۶ دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست که درباره ی ما از خدا بترسد؟ آیا دادرسی هست که به امید پاداش خداوند به داد ما برسد؟ آیا یاری کننده‌ای هست که به امید آن چه نزد خداست ما را یاری کند؟

زنان حرم چون صدای استغاثه حضرت را شنیدند صدا به گریه بلند کردند، امام حسین۷ به سوی خیمه آمد، و به خواهر خود حضرت زینب۳ فرمود:

« نَاوِلِینی وَلَدِیَ الصَّغیرَ حَتَّی أُوَدِّعْهُ» .

فرزند خردسال مرا بده تا با او وداع کنم.

آن کودك را گرفت، همین که خواست او را ببوسد، حرملة بن کاهل ملعون تیری به سوی آن کودك پرتاب کرد که آن تیر به گلوی او اصابت و او را ذبح کرد. امام حسین۷ به زینب۳ فرمود: کودك را بگیر. سپس هر دو کف دست را به زیر خون گلوی کودك گرفت، و چون کف دست هایش پُر از خون شد، به سوی آسمان پاشیده و فرمودند: « هَوَّنَ عَلَیَّ مَا نَزَلَ بِی أَنَّهُ بِعَیْنِ اللَّهِ» آن چه مصیبت وارده را بر من آسان می‌کند این است که خداوند می‌بیند.

حضرت امام محمّد باقر۷ فرمودند: قطره‌ای از آن خون به زمین نیفتاد و برنگشت .

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام به روایت سبط ابن جوزی

سبط ابن جوزی در (تذکرة الخواص) نقل می‌کند: چون حضرت امام حسین۷ دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند، قرآنی برداشت و آن را گشود و بر سر نهاد و در میان لشکر فریاد زد:

« بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ کِتَابُ اللَّه وَ جَدِّی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ۶، یَا قَوْمِ بِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِی...» میان من و شما این کتاب خدا و جدّم محمّد رسول خدا۶ حکم کند. ای مردم! برای چه خون مرا حلال می‌دانید؟

آیا من پسر پیغمبر شما نیستم؟! آیا به شما نرسیده کلام جدّم که درباره ی من و برادرم فرمودند:

« هَذَانِ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

اگر مرا تصدیق نمی‌کنید، از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری بپرسید. در این هنگام که با لشکر احتجاج می‌نمود نظرش به طفلی از اولاد خود افتاد که از شدت تشنگی می‌گریست. حضرت طفل را به دست گرفت و فرمود:

« یَا قَوْمِ انْ لَمْ تَرْحَمُونِی فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ».

ای مردم! اگر به من رحم نمی‌کنید به این طفل ترحّم کنید.

پس مردی از ایشان تیری به جانب آن طفل افکند و او را ذبح کرد.

آن حضرت گریست و فرمود: « اَللَّهُمَّ احْکُمْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ قَوْمٍ دَعُونَا لِیَنْصُرُونَا فَقَتَلُونَا. فَنُودِیَ مِنَ الْهَواءِ: دِعْهُ یَا حُسَیْن، فَإِنَّ لَهُ مُرْضِعاً فِی الْجَنَّةِ».

خدایا، حکم کن بین ما و این مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری کنند، و به عوض ما را کشتند. پس ندایی از آسمان رسید که ای حسین، طفل را به ما واگذار که برای او در بهشت دایه‌ای است .

امام حسین۷ عرض کرد: خداوندا! این فرزند من نزد تو کمتر از ناقه ی صالح نخواهد بود، خداوندا اگر در این وقت مصلحت در یاری ما ندانستی، ما را پاداشی بهتر از آن عنایت فرما (که مضاعف شدن ثواب و درجات اخروی است) .

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام به روایت ابی مخنف

ابی مخنف در مقتل خود این چنین ذکر می‌کند:

« إنَّهُ۷ اَقْبَلَ اِلی اُمِّ کُلْثُوم وَ قَالَ لَهَا: یا اُخْتاه اُوصیك بِوَلِدِیَ الأصْغَر فَإنَّهُ طِفْلٌ صَغیرٌ وَ لَهُ مِنَ الْعُمْرِ سِتَّةُ اَشْهُرٍ».

امام غریب۷ در میان تمام بانوان رو به حضرت امّ کلثوم۳ نموده و فرمودند: خواهر وصیّت می‌کنم تو را درباره ی پسر شیرخواره‌ام علی اصغر که در مراعات حالت او سعی کنی و در حفظ او بکوشی زیرا که او طفل صغیری است که شش ماه از عمرش گذشته.

امّ کلثوم۳ عرضه داشت: برادر سه روز می‌گذرد که این طفل آب و شیر نچشیده پس خوب است شما از این گروه برایش آبی بطلبید تا از تشنگی نمیرد. حضرت فرمودند: بیاور طفل شیرخواره را.

طفل را آورده و به دست امام۷ سپردند. امام۷ سوار شدند و عبای مبارك به دوش کشیده و آن طفل را در زیر آن گرفتند که مبادا حرارت و سوزش آفتاب سبب زیادتی عطش و التهاب آن شیرخوار شود باری حضرت روی به میدان آوردند.

راوی گفت: امام۷ از اول طلوع آفتاب تا آن وقت مکرّر به خیمه رفتند و به میدان آمدند و در هر دفعه چیزی از برای اتمام حجّت می آوردند. یك بار قرآن را آورده و فرمودند: ای قوم آیا این قرآن نیست که بر جدّ من نازل شده یا من پسر پیغمبر شما نیستم؟

بار دیگر عمّامه ی پیغمبر خدا۶ را بر سر نهاده و فرمودند: ای قوم آیا این عمّامه ی پیغمبر۶ و این زره آن سرور و این شتر سواری جدّم نیست؟

می‌گفتند: چرا.

دفعه ی دیگر به میدان آمدند و اظهار حسب و نسب خود را کرده و دفعه ی دیگر با خواندن خطبه و نصیحت و موعظه اتمام حجّت فرمودند و بار دیگر دیدند حضرت عبا بر سر کشیده و روی به معرکه آوردند.

با خود گفتند: خدایا این بار پسر پیغمبر۶ چه آورده.

دیدند دست از عبا بیرون آورده قنداقه ی شیرخواره را بلند کرد آن قدر که زیر بغلش نمودار شد که همه ی لشکر دیدند.

حضرت با صدای بلند فرمودند: ای کوفیان و شامیان « اَمَا تَرَوْنَهُ کَیْفَ یَتَلَّظی عَطَشاً» آیا نمی‌بینید این طفل از تشنگی چگونه آتش گرفته، شما را به خدا ترحّم کنید. « فَاسْقُوهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ» و شربتی از این آب به این طفل بچشانید. در کتاب منبع الدموع آمده است که لشکر بعضی، بعضی را سرزنش و ملامت کردند و گفتند: اگر قطره‌ای آب به این طفل برسد چه خواهد شد. کم‌کم در میان لشکر همهمه افتاد، عمر سعد ملعون دید نزدیك است شورش در میان لشکر افتد، رو به حرمله کرد و گفت: چرا جواب حسین را نمی‌دهی؟

گفت: امیر جواب پدر بگویم یا پسر را؟ کنایه از این که پدر را نشانه کنم یا پسر را؟

عمر گفت: مگر سفیدی گلوی طفل را نمی‌بینی؟

حرمله اسب خود را تاخت بر بلندی برآمده از مرکب به زیر آمده و از جعبه تیری بیرون آورد به کمان نهاد. راوی گفت: چون صدای پرش تیر بلند شد، نگاه به دست امام تشنه کام کردم، دیدم آن طفل مثل مرغ سر کنده جان می‌دهد. ابومخنف می‌نویسد:

« فَذُبِحَ الطِّفْلِ مِنَ الْأُذُنِ اِلَی الْأُذُنِ».

آن تیر زهرآلود از زیر این گوش تا زیر آن گوش علی اصغر را بُرید.

قابل ذکر است که ابومخنف قاتل شاهزاده علی اصغر۷ را قدیمهٔ بن عامر معرّفی کرده و بعد می گوید: امام۷ خون آن طفل را می گرفت و به هوا می‌پاشید و می‌فرمود:

خدایا تو گواه باش که این قوم گویا نذر کرده‌اند یک نفر از ذرّیّه ی پیغمبر۶ را باقی نگذارند.

« ثُمَّ رَجَعَ بِالطِّفْلِ مَذْبُوحَاً وَ دَمُهُ یَجْری عَلی صَدْرِ الْحُسَیْنِ۷» پس حضرت با دل پر حسرت با طفل مذبوح خود برگشت با یک دست قنداقه او را گرفت و با دست دیگر سر به پوست آویخته را نگه داشت و در حالی که خون از گلوی آن طفل به سینه حضرت جاری بود او را به در خیمه آورده. امّ کلثوم را طلبید طفل را به وی داد و آن مخدره صیحه زنان و بر سر زنان علی اصغر را به خیمه آورد و در آن جا نهاد .

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام به روایت ناسخ التّواریخ

مرحوم سپهر می‌نویسد: حضرت علی اصغر۷ که شش ماهه بود تشنه و گرسنه می‌نالید، چون مادرش از عطش شیر در پستان نداشت. امام۷ فرمود: فرزندم علی را به من بدهید تا با او وداع کنم، و قنداقه ی آن طفل را گرفت و او را بوسید و فرمود: وای بر این قوم، آن روز که جدّ تو محمّد۶ با ایشان خصومت کند، و آن طفل را آورد و در برابر صف دشمن نگه داشت.

گویا همی گفت: بار خدایا، در گنجینه ی من جز این گوهر به جای نمانده، او را نیز می‌خواهم در راه تو فدا کنم.

آن گاه به کوفیان خطاب کرد: ای شیعیان آل ابی سفیان، اگر مرا گناهکار می دانید، این کودک که گناهی ندارد، او را آب دهید که شیر در سینه ی مادرش از شدّت تشنگی خشکیده.

هیچ کس به ایشان پاسخ نداد. حرملهٔ بن کاهل اسدی تیری به سوی او انداخت که آن تیر بر حلقوم علی اصغر آمد و شهید شد و خون او روان شد.

به روایت صاحب عوالم امام حسین۷ بدن حضرت علی اصغر۷ را به خون او آغشته کرد.

در شرح شافیه آمده است که از اسب فرود آمد و بر او نماز گزارد و با بُن غلاف تیغ، گودالی در زمین کَند و او را مدفون ساخت .

و به روایت دیگر حضرت زینب۳ آن کودک را از خیمه بیرون آورده و به نزد برادر آمد و عرض کرد: ای برادر! این کودک تو سه روز است که آب نخورده، از این مردم برای او شربت آبی طلب کن.

آن حضرت کودک را گرفت به میدان آمد تا به نزدیک پسر سعد لعین رسید، فرمود: ای مردم! شما شیعیان و اهل بیت مرا کُشتید، و عهد و بیعت مرا شکستید، دست از من بردارید تا به حرم جدّم برگردم یا شربت آبی به من دهید، کسی با من نمانده مگر زنان و اطفالی که نیزه و شمشیر به کار نمی‌برند.

« وَیْلَکُمْ اُسْقُوا هَذَا الرَّضیعَ، اَمَا تَرَوْنَهُ کَیْفَ یَتَلَّظی عَطَشاً مِنْ غَیْرِ ذَنْبٍ اَتاهُ اِلَیْکُم».

وای بر شما، به این کودک آب دهید، آیا نمی‌بینید که از شدّت عطش آتش گرفته و به خود می‌پیچد، یا مانند ماهی دهان باز و بسته می کند، بدون اینکه از او به شما گناهی رسیده باشد.

آن حضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرملهٔ بن کاهل ملعون تیری بر کمان گذاشته، به جانب آن امام مظلوم انداخت، آن تیر بر گلوی مبارک آن طفل آمد و گلوی او را دَرید .

و از حمید بن مسلم نقل شده که من با لشکر پسر زیاد بودم و نظر می کردم به سوی آن طفل که بر روی دست سیّدالشّهداء۷ شهید شد. ناگاه دیدم از خیمه زنی نورانی بیرون آمد که نورش نور آفتاب را فرو می‌نشاند، گاهی می‌افتاد و گاهی برمی‌خاست و می گفت: « وَاوَلَداه، وَاقَتیلاهُ وا مُهْجَهَْ قَلْباهُ» تا به نزد آن طفل آمد و خود را روی آن انداخت، و دخترانی چند از خیمه بیرون دویدند

و خود را بر روی بـدن آن طفل شـهید انداختند. سیّدالشّـهداء۷ بـا قوم در گفتگو بود، چون این را دیـد به همـان حـال سوی آن زن رفت، و او را موعظه و نصیحت کرد و با مدارا و ملاطفت او را به خیمه برگردانید.

از کسانی که نزدیکم بودند پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: امّ کلثوم، و آن دختران، فاطمه و سکینه و رقیّه می‌باشند .

مرحوم طبرسـی می‌نویسد: چون اصـحاب و نزدیکان امام حسین۷ شـهید شدند و جز فرزندش حضرت زین العابدین۷ و شیرخوارش عبدالله، کسی از آن حضرت باقی نماند، جلو خیمه آمد و فرمود:

« ناوِلُونِی ذلِکَ الطِّفْلَ حَتَّی أُوَدِّعِهُ».

آن طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم.

آن طفل را گرفت و او را بوسید و می‌فرمود: وای بر این مردم هر گاه محمّد۶ با ایشان خصومت کند.

ناگاه تیری به گلوی آن شـیرخوار نشـست و او را کشت. پس آن حضـرت از اسب پیاده شد و با غلاف شمشـیر زمین را گود کرد و بدن او را به خونش آغشته نمود و او را دفن کرد. پس برخاست و اشعاری خواند .

خوارزمی نیز می‌نویسد: حسین۷ از اسب پیاده شد و برای دفن کودک زمین را گود نمود، و بدن او را به خونش آغشـته کرد و بر او نماز گزارد و او را دفن کرد .

بسیاری از مورّخین عامّه نیز مانند شیعه نقل کرده‌اند که سیّدالشّهداء۷ با شمشیر زمین را گود کرد و آن طفل را دفن نمود که عبارت بعضی را نقل کردیم.

مرحوم شوشتری در این زمینه می‌نویسد: به حسب بعضی روایات، امام حسین۷ برای طفل شیرخوارش با شمشیر قبری حفر نمود و او را دفن کرد، شاید سِرّش چند وجه باشد:

۱- به تنهایی امکان داشت که آن طفل را به خاک بسپارد.

۲- مانند سایر شهداء سر آن طفل را از بدنش جدا نکنند.

۳- او را دفن کرد تا (مثل سایر بدن ها) تا سه روز روی زمین برهنه و عریان نماند.

۴- پامال سمّ اسبان نشود.

۵- چون حضرت (و اهل حرم) طاقت نداشتند دگر باره این بدن را به این حالت مشاهده نمایند.

بلی، آن چـه را آن جنـاب نسـبت به اصـحاب متمکن شـد به جـا آورد، مثلاً ـ اجسـاد ایشـان را جمـع نمـود و بعضـی را کنـار بعضـی می‌گذاشت. عدّه‌ای را خود حمل می‌کرد و اگر دیگری آن را حمل می‌نمود آن حضرت تشییع می‌کرد .

لکن مگر آن مردم پست گذاشتند آن بزرگوار به مقصودش برسد.

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام به روایت بحارالأنوار

مرحوم علّامه ی مجلسی۱ در بحارالأنوار می‌فرمایـد: چون در زمین پر بلایِ کربلا برای مظلوم آل عبا یاری و هواداری نماند و مرگ همه ی جوانان را دید و داغ همه ی برادران را به دل گرفت و باقی نماند برای حضرتش مگر بانوان و مخدّرات محترمه؛ حضرت در آن حال ندایی از دل محزون برآورد: « هَلْ مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ۶ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخَافُ اللَّهَ فِینَا هَلْ مِنْ مُغِیثٍ یَرْجُو اللَّهَ فِی إِغَاثَتِنَا؟» .

آیا در این صـحرا کسی هست که دفع شرّ از حرم پیغمبر۶ کنـد؟ آیا موحّد و دینداری هست که از خدا بترسد و ما را نترساند؟ و آیا کسی هست که در راه خدا به فریاد آل محمّد: برسد؟

صدای امام۷ که در خیمه‌ها به گوش بانوان رسید جملگی به گریه و زاری درآمدند « وَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِیلِ» .

صدای صیحه ی زنان و ضجّه ی مخدّرات محترمه به آسمان رفت.

امام۷ که چنین دید رو به خیمه آورد: « تَقَدَّمَ۷ إِلَى بَابِ الْخَيْمَةِ فَقَالَ نَاوِلُونِى عَلِيّاً ابْنِىَ الطِّفْلَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ» .

حضرت تمام بانوان و اطفال را ساکت کرد مگر علی اصغر۷ را که از تشنگی و گرسنگی آرام نداشت.

امام۷ فرمود: طفل صغیرم را بیاورید تا با او وداع کنم.

حضرت علی اصغر۷ را به دست حضرت دادند به نوشته ی روضهٔ الشّهداء چون آن طفل را به دست حضرت دادند و آن جناب حالت طفل خود را از تشنگی به آن منوال دید اشک از رخسار حضرت ریخت، سایر مخدرات نیز از گریه حضرت به گریه افتادند، عرضه داشتند: یا اباعبدالله دو روز است که از بی‌آبی و بی‌غذائی شیر در پستان مادر علی اصغر خشکیده و این طفل گرسنه و تشنه مانده.

حضرت از حالت آن طفل سخت متأثّر شد ملاحظه نمود دید از تشنگی می‌سوزد و اشک می‌ریزد حضرت از باب اتمام حجّت بر آن قوم ستمکار آن طفل معصوم را در پیش زین نهاد، آمد تا به نزدیک صفوف اعداء رسید. سپس با هر دو دست آن شیرخوار را بلند نمود و با صدای بلند فرمود:

« يَا قَوْمِ انْ اَكُنْ اَنَا آثِمٌ عَلى زَعْمِكُمْ» اگر من به اعتقاد شما تقصیرکارم، امّا این طفل تقصیری ندارد، چشم بگشائید و ببینید که چقدر تشنه است الآن از تشنگی می‌میرد، ای لشکر قدری آب بیاورید تا من به این طفل بچشانم و وی را از این تشنگی و حرقت دل و جگر برهانم، اگر به من آب نمی‌دهید پس این طفل را بگیرید و ببرید کنار نهر و آبی به لب عطشانش برسانید و بیاوریدش تا من وی را به مادرش برسانم.

گفتند: ای حسین قطره‌ای از آب بدون اذن امیر نه به تو و نه به اولاد و ذرّیات تو نخواهیم چشانید، در همین موقع « فَاسْتَهْدَفَ حَلْقَ الرَّضيعِ وَ عَبَرْتَ النَّشَابَةُ مِن حَلْقِهِ اِلى عَضُدِ الْحُسَيْن۷» تیر حرمله از حلقوم علی اصغر گذشت و به بازوی امام۷ رسید، حضرت امام حسین۷ خون گلوی آن مظلوم را گرفت و به آسمان پاشید، پس طفل را با چشم اشکبار نزدیک خیام آورد و مادرش شهربانو را طلبید و فرمود: بگیر طفل شهید خود را که جدّش ساقی کوثر او را سیراب کرد. شهربانو طفل خود را گرفت .

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام به نقل از فاضل دربندی۱

مرحوم دربندی می‌فرماید:

« أمَّا سَمِعَ هَذَا النُّورُ النَّيِّر وَ الْقَمَرُ الْمُنير اِسْتِغاثَةَ اَبيه۷ قَطَعَ الْقَمَاطَ وَ اَلْقى نَفْسَهُ».

هنگامی که صدای استغاثه ی امام۷ به سمع نور تابناک و ماه درخشان شاهزاده علی اصغر۷ رسید بند قنداقه را پاره کرد و خود را از گهواره بیرون انداخت.

« وَ بَكى وَ ضَجَّ حَسيراً بِذَلِكَ رُوحى وَ اَرْواحُ الْعَالَمينَ فَداه اِلى اِجَابَةِ دَعْوَةِ اَبيهِ» پس از پاره کردن بند قنداق، خود را بیرون انداخت ضجّه و ناله ی خود را بلند کرد و بدین وسیله دعوت پدر را اجابت نمود.

از اضطراب و ناله و فغان طفل، بانوان حرم جملگی با صدای بلند گریه کردند.

« فَرَجَعَ الإمَامُ اِلى نَحْوَ الْخِيَامِ وَ سَئَلَ الصِّدِّيقَةُ الصُّغْرى اعنى زينب عَنْ سَبَبِ تِلْكَ الْحالَةُ فَاَخْبَرَتْهُ بِمَا صَنَعَ الطِّفْلُ بَعْدَ اِسْتِغَاثَته وَ اِسْتِنْصَارِه».

حضرت از صدّیقه ی صغری حضرت زینب کبری۳ سبب ضجّه ی بانوان را سئوال فرمود.

علیا مخدّره عرضه داشت: برادر همین که در میدان صدای استغاثه ی شما بلند شد این طفل شیرخوار بند قنداقه را پاره کرد و خود را بیرون انداخت و ناله کرد و ما را به گریه درآورد.

امام٧ فرمودند: آن طفل شيرخوارم را بیاورید. طفل را به دست حضرت دادند، حضرت او را جلو زين نهاد و به طرف صفوف لشكر حركت كرد .

ادامه ی اين روايت طبق نقل ساير مقاتل آمده است كه ما از تكرار آن خودداری كرديم و منظور از نقل اين قول قسمت اوّل روايت می باشد.

جزای قاتل حضرت علی اصغر علیه السلام به روایت منهال بن عمرو

منهال بن عمرو گويد: از كوفه به سفر حجّ رفتم و در مراجعت در مدينه خدمت علی بن الحسين٨ رسيدم. آن حضرت فرمود: از حرمله چه خبر داری؟

عرض كردم: در كوفه زنده است.

آن حضرت دست های خود را بلند نموده و فرمود:

« اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّار» يعنی خدايا حرارت آهن را به او بچشان، خدايا حرارت آهن را به او بچشان، خدايا حرارت آتش را به او بچشان.

منهال گويد: چون به كوفه آمدم، مختار خروج كرده بود، به خاطر سفر، چند روز در خانه ماندم، بعد به ملاقات مختار رفتم. در بيرون خانه‌اش او را ديدم، گفت: چه شد به ديدن ما نيامدی و به ما تبريك نگفتی؟ گفتم: به مكّه رفته بودم.

با هم رفتيم تا به محلّه ی كناسه (واقع در) كوفه رسيديم. لحظه‌ای صبر كرد، گويا انتظار چيزی را می‌كشيد، كه ناگاه جماعتی با شتاب آمدند و می‌گفتند: بشارت ای امير، حرمله را دستگير كرده‌اند. طولی نكشيد او را (دست بسته) آوردند.

چون مختار او را ديد، حمد خداوند به جای آورد كه بر او ظفر يافته. سپس دستور داد دست و پای او را قطع كردند و بعد از آن او را آتش زدند.

چون چنين ديدم، گفتم: سبحان الله، مختار پرسيد: سبب تسبيح تو چيست؟ من جريان ملاقات خود را با امام سجّاد٧ و نفرين آن حضرت را نقل كردم.

مختار گفت: تو را به خدا قسم اين كلمات را از علی بن الحسين٨ شنيدی؟!

گفتم: آری. مختار (برای شكرگزاری) از اسب پياده شد دو ركعت نماز خواند و سجده ی شكر نمود و سجده را طول داد. با هم برگشتيم چون نزديك خانه ی ما رسيد، من او را به خانه دعوت كردم، تا غذا ميل نمايد.

مختار گفت: ای منهال! تو مرا خبر دادی كه حضرت علی بن الحسين٨ چند دعا نمود كه آن دعاها به دست من مستجاب شد. پس از من خواهش خوردن طعام می‌كنی؟ نه، امروز روزی است كه به خاطر سپاسگزاری بايد روزه باشم .

حضرت امام باقر٧ به عقبهٔ بن بشر اسدی فرمودند: ما در ميان شما بنی اسد خونی داريم. عرض كرد: ای ابا جعفر، رحمت خدا بر شما باد، گناه من چيست و آن خون كدام است؟

آن حضرت فرمودند: كودكی از حضرت حسين٧ را نزد او آوردند و در دامنش نهادند، يكی از شما بنی اسد تيری زد و او را ذبح نمود. حضرت امام حسين٧ دو كفّش را از آن خون پُر كرد و به آسمان ريخت، سپس فرمود:

« رَبِّ إنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّماءَ فَاجْعَلْ ذلِكَ لِما هُوَ خَيْرٌ وَ انْتَقِمْ لَنَا مِنْ هؤلاءِ الْقَوْمِ الظّالِمينَ» .

پروردگارا! اگر در اين وقت مصلحت در ياری ما ندانستی ما را پاداشی بهتر عنايت فرما و از اين ستمكاران انتقام ما را بگير .

جدا كردن سر مبارک حضرت علی اصغر علیه السلام در روز یازدهم محرّم الحرام

ابوخَلیق را پیش مختار بردند.

مختار از او پرسید: ای ملعون، در کربلا هیچ گاه دلت به حال آقای ما حسین۷ سوخت؟ گفت: بلی ای امیر، یک مرتبه آن قدر دلم سوخت که مرگ خود را از خدا خواستم تا آن حالت زار حضرت را نبینم. فرمود: بگو ببینم چه وقت بود؟

گفت: امیر، هنگامی که سیّدالشّهداء۷ طفل کشته ی خود را زیر عبا گرفت و از میدان برگشت رو به خیمه‌ها کرد. من تماشا می‌کردم، دیدم زنی مجلّله، چادر به سر و نقاب به صورت، بیرون خیمه ایستاده، گویا مادر آن طفل بود که انتظار بچّه‌اش را می‌برد. همین که امام۷ چشمش به مادر افتاد که منتظر ایستاده، برگشت مقداری صبر کرده دوباره رو به خیمه آورد. باز خجالت کشیده، برگشت. تا سه مرتبه امام رو به خیام رفت و برگشت. و از مادر علی اصغر خجالت کشید. چون آن حالت حسین۷ را دیدم، جگرم کباب شد.

مختار گفت: ای ملعون، آخر چه شد؟ گفت: امیر، بالاخره امام از مرکب پیاده شد، طفل را روی زمین نهاد، و با غلاف شمشیر قبری حفر نمود، بر آن طفل نماز خواند و او را به خاک سپرد و برگشت.

مختار از شنیدن این گفتار صیحه‌ای کشید، افتاد و غش کرد. بعد از به هوش آمدن، گریبان درید و بر سر و سینه زد و فرمود: این حالت آخر امام حسین۷ دلم را از همه بیشتر سوزانید که نخواست بعد به بدن این طفل کسی آزار برساند، یا سرش را ببرند و یا در زیر سُمّ اسب‌ها پایمال شود.

ابوخلیق گفت: ای امیر، به خدا قسم نگذاشتند بدن آن طفل صحیح و سالم بماند. روز یازدهم سر هر سروری را به سرداری دادند که جهت افتخار بر نیزه کند و به کوفه نزد ابن زیاد ببرد و جایزه بگیرد.

به ابوایّوب غنوی که سرکَرده ی بیل داران بود سری از شهداء نرسید. به نزد عمر سعد رفت و گفت: به من سری نرسید. عمر سعد گفت دیروز دیدیم امام حسین۷ طفل صغیری همراه داشت که با تیر حرمله ذبح شد. کسی ندید او را کجا دفن کردند. من گفتم: امیر دیدم پشت خیمه ها بدن آن طفل را به خاک سپرد.

لـذا ابوایّوب به بیل داران دستور داد تا زمین کربلا را زیر و رو کردند، و جسد آن طفل را یافتند، و بیرون آورده سرش را بریدند و بر سر نیزه زدند و به کوفه آوردند.

ابوخلیق گوید: خودم در حضور ابن زیاد بودم که سر امام حسین۷ با سر حضرت علی اصغر۷ هر دو در میان یک طشت بود و باقی سرها را در میان طبق ها در حضور او نهاده بودند و دائماً صورت حسین۷ محاذی صورت علی اصغر۷ بود .

اشعار و سرود در میلاد به حضرت علی اصغر علیه السلام

یا علی اصغر۷

ساحت خُلد بَرین روی زمین است امشب

شاد و خرسند دل اهل یقین است امشب

ذکر عشاق جگر سوخته این است امشب

سخن مردم آزاده چنین است امشب

همه را ورد زبان این سخن با برکات

به علی اصغر و آباء گرامش صلوات

دهم ماه رجب روح حسین جان رباب

زیب آغوش حسین زینت دامان رباب

نور چشمان حسین شمع شبستان رباب

ثمر نخل حسین گلبن بستان رباب

با جمال ملکوتیش پدیدار آمد

حجّت اکبر آن سید ابرار آمد

____

به عزیز دل زهرا پسری داده خدا

به حسینش ز عنایت قمری داده خدا

بلکه بر اهل ولا تاج سری داده خدا

به دعاهای محبّان اثری داده خدا

قاف تا قاف جهان را ز شرف نور دهد

بر سر عاشق وارسته ی خود شور دهد

____

این چنین کودک ممتاز حسین دارد و بس

طفل شش ماهه ی سرباز حسین دارد و بس

در جهان قبله گه راز حسین دارد و بس

اندرین کعبه، بس اعجاز حسین دارد و بس

دست ما باد به دامان حسین و پسرش

جان ما باد به قربان علی و پدرش

____

یا حسین یاد تو بیرون نرود از دل ما

روشن از نام علی اصغر تو محفل ما

دوری کرب و بلای تو بود مشکل ما

ای ترابی چه شود دیده ی ناقابل ما

یک نظر باز ببیند حرم و کوی حسین

ترابی

رباعی

امشب که جهان صفـای دیگر دارد

گلــــزار ولا گلــی معطّـر دارد

داریم امید عیدی امشـب ز حسین

زآن دست که قنداقـه ی اصغر دارد

رباعی

بر عترت مصطفی مکـــــرّر صلـوات

بر فاطمــه و ساقــی کوثـــر صلوات

خواهی که شود مشکلت آسان بفرست

بر چهــره ی دلربــای اصغـــر صلوات

غنچه ی شش ماهه ی چراغ هدایت

هوای مجلس ما باز دلپذیر شد است

مگر بهشت در این خانه گوشه گیر شد است

چه حکمت است و چه رحمت به بزم ما امشب

که ورد اهل دعا، ذکر یا مجیر شد است

ولادت گل سرخ بهار عاشورا است

گلی که باعث آبادی کویر شد است

مدینه شاهد نوری است در حریم حسین

که در سپهر شرف کوکبی منیر شد است

ز نسل فاطمه خیر کثیر، زین فرزند

نصیب عالمیان رحمتی کثیر شد است

چگونه ماه کند دعوی برابری‌اش

به او بگو، مگر از جان خویش سیر شد است

زهی بر آینه ی کوچک خدای بزرگ

که بی‌نظیر چو خلاق بی‌نظیر شد است

علی اصغر و فخر علی اکبرهاست

برای درک تو و من چنین صغیر شده است

به تاب موی سیاهش، که بُرده دل ز حسین

به تار بند قماطش دلم اسیر شد است

به خاک، پا ننهاده، گذشته از افلاک

سفر نکرده، اسلام را سفیر شد است

به پای ساقی شش ماهه، سر بیفشاند

کسی که مست ز پیمانه ی غدیر شد است

اگر چه بسته بود دست قدرتش در مهد

بسا شکسته دلان را که دستگیر شد است

کلید کوچک قفل خزینه ی اسرار

به غمزه دایره ی عشق را مدیر شد است

به درگه کرم او کرامت و تکریم

یکی فقیر شد است و یکی حقیر شد است

شرف که بر سر آزادگان کند سایه

به پای بوسی این طفل ناگزیر شد است

هنوز اگر ز لبش بوی شیر می‌آید

ولی چو شیر خداوند، شیر گیر شد است

اگر چه عالم هستی جوان ز نکهت اوست

ز داغ ماتم او روزگار پیر شد است

زهی مسیر شفاعت که او به خون گلو

چراغ نور هدایت در این مسیر شد است

خدای در دو جهانش دهد سرافرازی

کسی که بر در این خانه سر به زیر شد است

همیشه راه توسل به روی او باز است

به اهل توبه نگوید کسی که، دیر شد است

به نور مدح علی اصغرش سفید کنند

سیاه نامه ی ما را که همچو قیر شد است

« مؤیّد» و سخن از غیر اهل بیت مباد

که بهر خدمت این خاندان اجیر شد است سیّد رضا مؤیّد

دو بیتی ها در میلاد علی اصغر۷

بر عالمیان نور دو عین مـی‌آید

دستگیر همه روز نشأتین می‌آید

در ماه رجب ز دامن پـاک رباب

اصغر گل گلشن حسین می‌آید * * * نو گُل گلزار عصمت می‌رســد

بر زمین دریای رحمت می‌رسد

آخرین سرباز دشت کربـــلا

اصغر امّا کوه غیرت می‌رسـد * * * امشب از لطف خدا، نور جلی می‌آید

نَوه ی فاطمه از بـــاغ نبــی می‌آید

باب حاجات، علی اصـغر، فرزند رباب

نور چشمان حسین ابـن علی می‌آید یعقوبیان

رهبر عشق

دوستان ماه رجب آمده با زیور عشق
که زند بر سر خلقت ز شرف افسر عشق
فصل، فصلی است که از رحمت خلاق مجید
بحر توحید برآرد ز صدف گوهر عشق
آسمان هر چه کند، رحمت خود را نازل
گستراند به زمین صدق و صفا بستر عشق
سالروزی که در آن عرضه کند مخزن وحی
غنچه‌ای از گل خون، صفحه‌ای از دفتر عشق
شادی جان رباب است و دل ثار الله
حجّت اکبر حق یا که علی اصغر عشق
عید میلاد علی بن حسین ابن علی است
آن که در کودکی‌اش مِی زده از ساغر عشق
کودک امّا که بود مرد شهادت چو پدر
تا نماند عقب از قافله در معبر عشق
سحر روح فزائی که به شاباش پگاه
آسمان هدیه کند دامنی از اختر عشق
خبر مقدم پر فیض علی اصغر را
آورد باد صبا با دم جان پرور عشق
آن که داغش کند اسناد شهادت را مُهر
آخرین لاله ی پرپر شده ی رهبر عشق
رهبری مثل علی دارد و فخر است که هست
ملک اسلام مبین، کشور پهناور عشق
تا رسد مهدی موعود در این باغ امید
فرش راهش بود از شوق گل پرپر عشق
امید

میوه ی عصمت

در دلم امشب دگر شوری بپاست
گاه در یثرب گهی در کربلاست
مرغ طبعم باز سرگردان شده
بین این ره واله و حیران شده

باز روحم در جنان پرواز کرد

از علی اصغر سخن آغاز کرد

شهر یثرب گشته امشب طور او

نور می‌بخشد به عالم نور او

عالم هستی سراسر گشته نور

حوریان در گردش و غرق سرور

نور حق امشب عیان گردیده است

فطرس امشب شادمان گردیده است

در جهان می گردد و دارد نوا

آمده اصغر گل کرببلا

نو شکفته، غنچه ی آل رسول

میوه ی عصمت، گل ناز بتول

شد مدینه از وجودش منجلی

آمده بهر حسین، سوّم علی

شور و غوغایی پدیدار آمده

بر حسین فاطمه یار آمده

در بغل بگرفته طفل و نور عین

گه رباب بوسد ورا، گاهی حسین

مادرش لبخند به رویش می‌زند

شاه بوسه بر گلویش می‌زند

گاه می گرید حسین فاطمه

گاه دارد بر لبش این زمزمه

آمدی خوش آمدی ای اصغرم

یاورم؛ ای مونس و هم سنگرم

کربلا نور امید من تویی

اصغرم آخر شهید من تویی

کربلایم را تو عزّت می‌دهی

قتلگاهم را تو زینت می‌دهی

گر چه هستم نور شمس مشرقین

نوربخش عالم هستی، حسین

لیک با خون تو غوغا می کنم

مشکل پیچیده را وا می کنم

خون تو محشر شفاعت می‌کند

بر همه آن دم عنایت می‌کند

باب حاجات همه عالم تویی

بر نگین من علی، خاتم تویی

اصغر ای گلواژه ی زیبای عشق

اصغر ای دیباچه ی تنهای عشق

اصغر ای تک غنچه ی باغ ولا

آخرین سرباز دشت کربلا

اصغر آن نوری که بوده از ازل

آفریده از خدای لم یزل

من کجا مدح علی اصغر کجا

من کجا مدح گل حیدر کجا

جانم امشب در ثنایش بر لب است

اوّلین مدّاح اصغر زینب است

ای چراغ روشن گیتی فروز

شام ظلمت های عالم را تو روز

روح بخش عالم هستی تویی

عاشقان را شور و سرمستی تویی

یک نگاهت کار موسی می‌کند

خون تو کار مسیحا می‌کند

باب حاجات تمام شیعه‌ای

در گرفتاری کلام شیعه‌ای

ذکر نامت عقده را وا می‌کند

قطره امّا کار دریا می‌کند

شد وفاداری علی، شرمنده‌ات

جود و احسان و سخاوت بنده‌ات

با نگاه خویش محشر می‌کنی

طفل امّا کار حیدر می‌کنی

دستگیری می‌کنی در عالمین

بر همه مولا تویی چونان حسین

اصغر ای از تو همه شور و نوا

حاجی شش ماهه ی کرب و بلا

ای امید تشنگان روز جزا

دستگیر شیعیان مرتضی

چشم امید همه بر خانه‌ات

عالم امشب گشته مهمان خانه‌ات

اصغرا، امشب بیا در بین ما

بر ظهور مهدی امشب کن دعا

جمع ما امشب نما حاجت روا

قسمت ما کن مدینه، کربلا

من (رضا) پیر غلام حیدرم

رهرو مشی و مرام اصغرم

ریزه خوار خوان احسانش منم

کرده اصغر لطف، مهمانش منم

هر چه دارم هست من از هست اوست

تا به محشر دست من در دست اوست

رضا یعقوبیان

معراج سحر

آن شب زمان شعر ولادت داشت بر لب

برگ گل سرخ شهادت داشت بر لب

آن شب مدینه شاهد نشو و نما بود

دُردی کش پیمانه ی قالو بلا بود

آن شب شفق از باغ نهضت لاله می‌چید

از بهر شادی لاله را با ناله می‌چید

آن شب سپیده اخم خود را باز می‌کرد

آهنگ معراج سحر را ساز می‌کرد

آن شب قمر گیسوی خود را تاب می‌داد

خون گلو تیر بلا را آب می‌داد

آن شب رباب از جام رحمت باده نوشید

از نوش او دریای عزّت می‌خروشید

آن شب خدا نخل ولی را برگ و بَر داد

یعنی حسین ابن علی را یک پسر داد

آن شب فرشته با پری رازی مگو داشت

زیبا سرودی بر لب از خون گلو داشت

آن شب خدا، خون خدا را یاوری داد

بعد علی اکبر، او را اصغری داد

آن هم چه اصغر پای تا سر عشق و مستی

تا روز محشر زینت آغوش هستی

آن هم چه اصغر، سکّه ی نایاب رایج

شش ماهه امّا شهره بر باب الحوائج

آن هم چه اصغر، ناز را سرمایه ی ناز

بال و پر پروانه‌ها از بهر پرواز

آن هم چه اصغر، شرزه شیری شیرخواره

اسلام را در دهر میلادی دوباره آن هم چه اصغر، زینت آغوش بابا

معراج را عهد عروجش دوش بابا

با خون او نخل ولایت بارور شد

با خون او کاخ ستم زیر و زبر شد

با خون او پاینده شد آئین احمد

با خون او شد زنده قرآن محمّد۶ مرحوم ژولیده ی نیشابوری

آیینه ی حسین۷

ای که شرافت دو عالم ز تو

لطافت بهار و شبنم ز تو

طفیل هستی تو، هستی بود

عشق به تو خداپرستی بود

آینه ی حسین، سیمای تو

جان به فدای تو و بابای تو

جان حسین و هستی ربابی

تو شمع بزم آل بوترابی

تو آبروی مکّه و مِنایی

تو روح بخش مروه و صفایی

عشق ز تو عاشقی آموخته

چشم، ادب بر ادبت دوخته

چشم فلک با همه پهناوری

ندیده چون تو یار، در یاوری

ستون خیمه ی وفا نام تو

عمر تو ناکام‌تر از کام تو

ای گل نشکفته ی باغ ولا

غنچه ی پرپر شده ی کربلا

فهم من و درک مَقامَت کجا؟

درک من و فهم قیامت کجا؟

تو خود بگو منزلت خویشتن

وصف کمال تو کجا، نطق من

بگو که هستی؟ ای گل باغ عشق

گلی تو یا که بلبل باغ عشق

منم که بوسه زد فلک به مهدم

معنی وعده و وفا به عهدم

منم که خورشید بُوَد بنده‌ام

ماه بُوَد بنده ی شرمنده‌ام

منم که آفاق به دستم بود

چرخ به یک اشاره مستم بود

مشق بود طفل دبستان من

مِهر بود بنده ی فرمان من

پور حسین ابن علی، اصغرم

به عاشقی از همه عاشق‌ترم

حاجی شش ماهه ی اهل بیتم

لَنگ ندارد به خدا کمیتم

منم به آسمان عترت، شهاب

منم نخورده آب، دادم گلاب

چو گل فروشم به سر دست برد

مشتری آمد و سر دست برد

فاش نشد برایم این مسئله

ز چیست جنگ اصغر و حرمله

خنده میانِ گریه کار من است

سینه ی شه، فقط قرار من است

ناز پرور

گوشواره ی عشق

گلگونه ی عشق رنگ و رویت

خورشید نشسته پیش رویت

آراسته دل به آرزویت

هر صبح اسیر شام مویت

اشراق ترنّم تو دارد

اعجاز تبسّم تو دارد

بر ذمّه ی گل لطافت تو

رازی است به عطر عصمت تو

عید دل ما ولادت تو

ما سوخته ی محبّت تو

ای جام بلـور آشنــایی

در گردش چشم آشنایی

حرفی که به مقدمت صبا گفت

یک آیه اشاره ی وفا گفت

مادر غزل شکوفه‌ها گفت

تبریک ولادت تو را گفت

بوسید تـرا حسین و خندید

چون او گل یاس را که بوسید

ماه شب چارده جمالت

خوبان به خیال خط و خالت

طفلی تو و عشق حق کمالت

الحق که ندیده کس مثالت

تو نغمه ی دلکش ربابـی

تو کودک ماه و آفتابی

دُردانه ی گوشواره ی عشق

معصوم‌ترین اشاره ی عشق

ای آیینه ی دوباره ی عشق

در دامن گاهواره ی عشق

لالایی جبرئیـل نامت

انگار خدا کند سلامت

انگشتر کوچک شهادت

با مهر خدایی ولایت

آلاله ی سبز باغ غیرت

با آمدن تو شد قیامت

نام تو علــی گذاشت بابا

نامی به از این نداشت بابا جعفر رسول زاده (آشفته)

سرود میلاد علی اصغر ۷

آینه خدا خــوش آمـد

معنی هل اتی خوش آمد

امشب گل خوشبوی زهرا

در گلشن ولا خـوش آمد

خوش آمدی علی اصغر (۴)

***

امام حسین شد مست بویش

بوسه زند به مـاه رویـــش

شب تا سحر عــروس زهرا

شانه کشد به تـــارِ مویش

خوش آمدی علی اصغر (۴)

***

لاله ی خوشبو وا شد امشب

دلدار ما پیــدا شد امشب

عروس زهــرا یک پسر زاد

ارباب ما بابــا شد امشب

خوش آمدی علی اصغر (۴)

***

من عاشـق نـــام عَلِیّم

کبـوتـر بـــــام علیّم

من که سر از پا نشناسم

مست از مِی جـام علیّم

خوش آمدی علی اصغر (۴)

***

به حلقه ی مویت اسیرم

ای روی تو ماه منیرم

آمده‌ام امشب ز دستت

امام حسین، عیدی بگیرم

خوش آمدی علی اصغر (۴)

***

سرود میلاد حضرت علی اصغر۷ الا اهل ولا دل شد شکوفا (۲)

بهین غنچه ز باغ آل طاها

به نخل آرزو، برگ و بر آمد

حسینی رو، علی اصغر آمد (۲)

* * * *

به اوج آسمان بنما نظاره (۲)

طلوع طلعت آن ماه پاره

به چرخ زندگانی اختر آمد

حسینی رو، علی اصغر آمد (۲)

* * * *

چه اجلالی به روی دست خورشید (۲)

عیان شد چون ستاره می‌درخشید

بر انگشت ولا انگشتر آمد

حسینی رو، علی اصغر آمد (۲)

* * * *

ملک خندان، فلک در شور و تاب است (۲)

تمام دیده‌ها، سوی رباب است

که خندان کودکی بر مادر آمد

حسینی رو، علی اصغر آمد (۲)

* * * *

ز بس این ناز پرور، ناز دارد (۲)

درون دیده، صدها راز دارد

به صورت اصغر امّا اکبر آمد

حسینی رو، علی اصغر آمد (۲)

* * * *

رو نما

بادا مبارک مقدمت

بادا مبارک مقدمت

ای علی اصغر مادر

ای علی اصغر مادر ای علی اصغر

ای غنچه زیبای من

ای مونس غم های من

خوش آمدی خوش آمدی

ای ماه خوش سیمای من

ای علی اصغر مادر ای علی اصغر

ای زاده ی خون خدا

هم بازی محسن بیا

ای بر حسین فاطمه

از سوی مادر رو نما

ای علی اصغر مادر ای علی اصغر

شیرین زبان شد بلبلم

بر روی شاخ سنبلم

ماه رجب دارد صفا

از عطر جانبخش گلم

ای علی اصغر مادر ای علی اصغر محمّد موحدیان

سرود ولادت

می‌رسد از سماء بانگ شور و نوا

زینت مصطفی، گوهر حق نمـــا

به‌به به‌به – آمد آن نور عین

تبریک تبریک – آمد ابن الحسین (۲)

گشت عیان کودکی، از تبار علی

گفته‌اند عرشیان، تهنیت بر نبی

به‌به به‌به – آمد آن نور عین

تبریک تبریک – آمد ابن الحسین (۲)

با وجود علی، شادمان است رباب

می‌رسد هر طرف، بوی عطر گلاب

به‌به به‌به – آمد آن نور عین

تبریک تبریک – آمد ابن الحسین (۲)

دُر دریای حق، گشته اینک عیان

نور او پر فروغ، در دل شیعیان

به‌به به‌به – آمد آن نور عین

تبریک تبریک – آمد ابن الحسین (۲)

آن گل فاطمه، برده دل از همه

از جمال رخش، می‌رسد همهمه

به‌به به‌به – آمد آن نور عین

تبریک تبریک – آمد ابن الحسین (۲)

می گشاید علی، گره از کار ما

می‌شود شافع، روز حشر و جزا

به‌به به‌به – آمد آن نور عین

تبریک تبریک – آمد ابن الحسین (۲) طاهره پور رحمتی

سرود ولادت

امشب جهان منور ** از نور پاک اصغر

تابیده گوهر حق ** از نسل آل حیدر

گوهر کرم – آمده از صدف برون

نور ایزدی – گشته بر جهان فزون(۲)

اصغر، خوش آمد(۴)

سرباز آل حیدر ** شفیع روز محشـر

با لب خندان خود ** برده دلی از پدر

نور دیده ی – زینب و ربابه است

شافع همه – عالم و دلداده است(۲)

اصغر، خوش آمد(۴)

غنچه ی آل عبا ** میوه ی قلـب بابا

از جمله ی شیعیان ** برده دلی ز یغما

این دل خراب – می‌شود اسیر او

کس ندیده است – کودکی نظیر او (۲)

اصغر، خوش آمد(۴)

تو زاده ی ربابی ** جمال آفتـــابی

از یمن مقدم تو ** به پا شُد انقلابی

هر دلی بود – مست روی ماه او

دیده‌ها شود – خاک پاک راه او (۲)

اصغر، خوش آمد(۴)

طاهره پور رحمتی

اشعار و نوحه ها در شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام

شهادت شاهزاده حضرت علی اصغر۷

شد چو خرگاه امامت چون صدف

خالی از دُرهای دریای شرف

شاه دین را گوهری بهر نثار

جز دُر غلطان نماند اندر کنار

شیرخوار شیر غاب پر دلی

نعت او عبدالله و نامش علی

در طفولیّت مسیح عهد عشق

انی عبدالله گو در مهد عشق

بهر تلقین شهادت تشنه کام

از دم روح القدس در بطن مام

ماهی بحر لَدُنّی در شرف

ناوک نمرود امّت را هدف

داده یادش مام عصمت جای شیر

در ازل خون خوردن از پستان تیر

کودکی در مهد عهد استاد عشق

داده پیران کهن را یاد عشق

طفل خُرد، اما به معنی بس سترگ

کز بلندی خُرد بنماید بزرگ

خود کبیر است ار چه بنماید صغیر

در میان سبعه ی سیاره تیر

عشق را چون نوبت طغیان رسید

شد سوی خیمه روان شاه شهید

دید اصغر خفته در حجر رباب

چون هلالی در کنار آفتاب

چهره ی کودک چو دُردی برگ بید

شیر در پستان مادر ناپدید

با زبان حال آن طفل صغیر

گفت با شه کای امیر شیر گیر

جمله را دادی شراب از جام عشق

جز مرا، کم، تر نشد زان، کام عشق

طفل اشکی در کنار افتاده‌ام

مفکن از چشمم که مردم زاده‌ام

گر چه وقت جانفشانی دیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

جرعه‌ای از جام تیر و دشنه‌ام

در گلویم ریز که بس تشنه‌ام

تشنه‌ام آبم ز جوی تیر ده

کم شکیبم، خون به جای شیر ده

تا نگرید ابر کی خندد چمن

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

شه گرفت آن طفل مه اندر کنار

یافت دُرّی در دل دریا قرار

آری، آری، مه که شد، دورش تمام

در کنار خور بود، او را مقام

برد آن مه را به سوی رزمگاه

کرد رو با شامیانِ رو سیاه

گفت کای کافر دلان بدسگال

که به رویم بسته‌اید آب زلال

گر شما را من گنهکارم به پیش

طفل را نبود گنه در هیچ کیش

آب ناپیدا و کودک ناصبور

شیر از پستان مادر گشته دور

چون سزد که جان سپارد با کرب

در کنار آب ماهی تشنه لب

زین فراتی که بود مهر بتول

جرعه‌ای بخشید بر سبط رسول

شاه در گفتار و کودک گرم خواب

که ز نوک ناوکش دادند آب

در کمان بنهاد تیری حرمله

اوفتاد اندر ملایک غلغله

رست چون تیر از کمان شوم او

پر زنان بنشست بر حلقوم او

چون درید آن حلق، تیر جانگداز

سر ز بازوی ید الله کرد باز

الله الله، این چه تیر است و کمان

کس نداده این چنین تیری نشان

تا کمان زه خورده چرخ پیر را

کس ندیده دو نشان یک تیر را

تیر کز بازوی آن سرور گذشت

بر دل مجروح پیغمبر گذشت

نوک تیر و حلق طفلی ناتوان

آسمانا واژگون بادت کمان

شه کشید آن تیر و گفت ای داورم

داوری خواه از گروه کافرم

نیست این نوباوه ی پیغمبرت

از فصیل ناقه، کمتر در برت

کز انین او ز بیداد ثمود

برق غیرت زد بر آن قوم عنود

شه به بالا می‌فشاند آن خون پاک

قطره‌ای زان برنگشتی سوی خاک

پس خطاب آمد به سُکّان ملا

که فرود آئید در دشت بلا

بنگرید آن کودکان شاه عشق

که چسان آرند بر سر راه عشق

بنگرید آن مرغ دست‌آموز عرش

که چسان در خون همی غلطد به فرش

ره که پیران سر نبردندش به جهد

چون کند طی یک شبِ طفلی به مهد

این نگارین خون که دارد بوی طیب

تحفه‌ای سوی حبیب است از حبیب

در ربائید این نگار پاک را

پرده گلناری کنید افلاک را

در ربائید این گوهرهای ثمین

که نیاید دانه‌ای زان بر زمین

باز داریدش نهان در گنجبار

کز حبیب ماست ما را یادگار

قطره‌ای زین خون اگر ریزد به خاک

گردد عالمگیر طوفان هلاک

تیر خورده شاهباز دست شاه

کرد بر روی شه آسیمه نگاه

غنچه ی لب بر تبسّم باز کرد

در کنار باب خواب ناز کرد

وه چه گویم من که آن طفل شهید

اندر آن آئینه ی روشن چه دید

وان گشودن لب، به لب خندان چه بود

وان نثار شکّر و قندان چه بود

رمز کنت کنز بودش سر به سر

زیر آن لبخند شیرین مستتر

رمز خلق آدم و حوا ز گِل

وان سجود قدسیانِ پاکدل

رمز بعث انبیای پر شکیب

وان صبوری بر بلایای حبیب

رمزهای نامه ی عهد الست

که شهید عشق با محبوب بست

پس ندا آمد بدو کای شهریار

این رضیع خویش را بر ما گذار

تا دهیمش شیر از پستان حور

خوش بخوابانیمش اندر مهد نور

پس شه آن دُرّ ثمین در خاک کرد

خاک غم بر تارک افلاک کرد

آری، آری، عاشقانِ روی دوست

این چنین قربانی آرند سوی دوست

عشق را مادر، ز زاد، استرون است
عاشقان را قاف وحدت مسکن است
اندر آن کشور که جای دلبر است
نه حدیث اکبر و نه اصغر است مرحوم حجّهٔ الاسلام نیّر تبریزی

شهادت حضرت علی اصغر۷

مظهر حق نور چشمان رسول
آمد اندر رزم با قلب ملول
گفت با لشکر آیا قوم جهول
من حسینم نور چشمان بتول
آیه ی تطهیر در شأنــم نـزول
از غم یاران، دلم پر اخگر است
شاهدم این دیده ی پُر گوهر است
این گل پژمرده و خوش منظر است
لاله و نسرین مرا کاندر بر است
شیرخوار است و علی اصغر است
رحمی آخر بر من مضطر کنید
شرمی از جدّم ز پیغمبر کنید
ظلم و کین بر من دمی کمتر کنید
اول از آبی گلویش تر کنید
وانگه اصغر از پی اکبر کنید
ای جفاکاران گروه بد شعار
حجّت حقّم نبی را یادگار
گشتم از ظلم شما من دل فکار
گر منم در زعمتان تقصیر کار
کرده کی تقصیر طفل شیرخوار
زآن محن از سر برون شد حوصله
می‌ندانم چون شد از آن مرحله
جیش کفر افتاد اندر ولوله
نامسلمانی که نامش حرمله
ناگهان زآن فرقه ی کافر کُله

تیر کینش شد برونش از کمان

حنجر شهزاده را کردی نشان
غلغله افتاد اندر آسمان
آه با یک تیر کرد او را نشان
رفت پیغمبر ز خود اندر جنان
از غم آن خسرو مالک رقاب
با نفخ صور عالم دل کباب
سوی جنّت رفت در آغوش باب
شه ز دیده ریخت بر رویش گلاب
گشت خون جاری ز حلقش همچو ناب
سیّد مدّاح کن کوته بیان
سوخت زین غم قلب زهرا در جنان
بیش از این دیگر مده شرح و بیان
دل پر از غم می‌شود صاحب زمان
اجر تو با خاتم پیغمبران مرحوم سیّد مداح

یا علی اصغر

ای حرم کعبه‌ات ز حلقه بگوشان
وی دل دانای تو زبان خموشان
با تو که گفت از حسین چشم بپوشان
خاصه در آن دم که اهل بیت خروشان
نزدش با اصغر آمدند معجل
گفتند این طفل کو چو بحر بجوشد
نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد
اشک بپاشد چنان که خاک بپوشد
رخ بخراشد چنان که جان بخروشد
جز بکفی آب عقده‌اش نشود حل
هی به فغان خود ز گاهواره پراند
مادر او هم زبان طفل نداند
نه بودش شیر تا به لب برساند
نه بودش آب تا به رخ بفشاند

مانده به تسکین قلب اوست معطل

گاهی ناخن زند به سینه ی مادر

گاهی بی‌جان شود به دامن خواهر

باری از ما گذشت چاره ی اصغر

یا بنشانش شرار آه چو آذر

یا ببرش همرهت به جانب مقتل

شه ز حرم خانه‌اش ربود و روان شد

پیر خرد هم عنان بخت جوان شد

زین پدر و زان پسر به لرزه جهان شد

آمد و آورد و هر طرف نگران شد

تا به که سازد حقوق خویش مدلل

گفت کای قوم روح پیکرم است این

ثانی حیدر علی اصغرم است این

آن همه اصغر بدند اکبرم است این

حجّت کبرای روز محشرم است این

رحمی کش حال بر فناست محول

او که بدین کودکی گناه ندارد

یا که سر رزم این سپاه ندارد

بلکه بس افسرده است آه ندارد

جای دهید آن که را پناه ندارد

پیش کز ایزد برید کیفر اکمل

ناگه از آن قوم از سعادت محروم

حرمله‌اش تیر کینه راند به حلقوم

حلق و راخست و جست بر شه مظلوم

وز شه مظلوم آن سه شعبه ی مسموم

رد شد و سر زد ز قلب احمد مرسل

طفلی کز تشنگی به غم شده مدغم

جست و بر آورد دست و خست رخ از غم

گردن و سر گاه راست کرد و گهی خم

شه ز گلویش کشید تیر و همان دم

ملک جهان بر جنان نمود مبدل

شاها جیحون کهینه چامه نگارم

کز فر تو مهر گشته حاجب بارم

ده به امم اجر هر چه مدح تو آرم

من به جنان و جحیم کار ندارم

با توأم از نور و نار رسته مخیل جیحون یزدی

اشعار مرحوم جودی در زبانحال امام۷ با حضرت علی اصغر۷

اصغرا گر ز عطش تشنه و بی‌تاب شدی

به روی دست پدر خوب تو سیراب شدی

شمر رحمی نه اگر بر دل بی‌تابت کرد

نوک تیر ستمِ حرمله سیرابت کرد

گفت پیکانِ چه به گوش تو که مدهوش شدی

چه شنیدی که به یک مرتبه خاموش شدی

طایر هوش ز سر رفت ز مدهوشی تو

ناله ی من به فلک رفت ز خاموشی تو

نور چشمان بگشا دیده ز هم خواب بس است

برود طاقتت از این دل بی‌تاب بس است

بود امیدم که توأم یار به هر حال شوی

به زبان آیی و هم صحبت اطفال شوی

هوسم بود هم آواز به مادر باشی

نُقل مجلس شب دامادی اکبر باشی

گر دلم سوخت پس از مرگ عزیزان دگر

سوخته، داغِ تو جان من اَیا جان پدر

زان که اندر دم جان دادنت ای دل خسته

دست های تو بدی خسته و پایت بسته

سینه بگداخت از این غم که تو با این دل ریش

دست و پایی نزدی در دم جان دادن خویش

(جودیا) بگذر از شرح و غم و باش خموش

که ز غم فاطمه غش کرد و علی شد مدهوش

جودی خراسانی

شهادت حضرت علی اصغر۷

روز عاشورا که روز داغ بود

باغبان تنها میان باغ بود

باغ او گلهای رنگارنگ داشت

با خزان بی‌مروت جنگ داشت

یورش باد خزان بیداد کرد

کربلایش را حسین آباد کرد

یوسف زهرا که از روز الست

با خدایش رشته ی میثاق بست

از برای حفظ دین و عدل و داد

هر چه بودش در کف اخلاص داد

جمله گلهایش ز کین پرپر شدند

میهمان حضرت داور شدند

شد چو تنها آن امیر ارجمند

بانگ هل من ناصرش گشتی بلند

سینه پر سوز و دلی صد پاره داشت

کودک شش ماهه در گهواره داشت

شیرخوارش از عطش بی‌تاب بود

خشک لب در انتظار آب بود

در کنار آب از جور یزید

از عطش انگشت خود را می‌مکید

باغبان تا بانگ غربت ساز کرد

نرگس شهلای خود را باز کرد

ناله‌اش روحی به سوز و ساز داد

با زبان کودکی آواز داد

کای پدر از بی‌سپاهی دم مزن

زین سخن آتش بر این عالم مزن

زان که من آماده ی جانبازیم

کن تو امضا سر خط سربازیم

ای پدر آغوش خود را باز کن

سوی میدان عزم رفتن ساز کن

ای یگانه قافله سالار عشق

اصغرت را بر سر بازار عشق

چون مرا بردی بگو با صد خروش
گل فروشم، گل فروشم، گل فروش
دوست دارم همدم اکبر شوم
از دم تیر خزان پرپر شوم
دوست دارم با خدا سودا کنم
پیروی از محسن زهرا کنم
دوست دارم محو جانانم کنی
در منای قرب قربانم کنی
حرمله کو تا برآرد حاجتم
کز عطش بی‌تاب گشته طاقتم
زاده ی شیرم بگو نخجیر کو
عاشق تیرم بگو آن تیر کو
طبق قانون الهی ای امام
ذبح را شش ماه می‌باید تمام
ای پدر وقت دگرگونی شده
سنّ من امروز قانونی شده
تیر باید تا قدح نوشم کند
وندر آغوش تو مدهوشم کند
گر شوم با تیر دشمن روبرو
تیر دشمن را سپر سازم گلو
جنگ من با تیر، بابا دیدنی است
خون من بر آسمان پاشیدنی است
تا مرا شوق خدا باشد به سر
تشنگی باشد بهانه ای پدر مرحوم ژولیده ی نیشابوری

غنچه ی شش ماهه

گشودی چشم در چشم من و، رفتی به خواب اصغر!
خداحافظ! خداحافظ! به خواب اصغر! به خواب اصغر! به دست خود به قاتل دادمت هستم خجل امّا
ز تاب تشنگی آسودی و از التهاب، اصغر! به شب تا مادرت گیرد ببر قنداقه ی خالیت
بگریند اختران شب، به لالای رباب، اصغر! تو با رنگ پریده غرق خون، دنیا به من تاریک
کجا دیدی شب آمیزد شفق با ماهتاب، اصغر؟! برو سیراب شو از جام جدّت ساقی کوثر
که دنیا و سرابش را ندیدی جز سراب، اصغر! گلوی تشنه ی بشکافته، بنمای با زهرا
بگو کز زهر پیکان ها، به ما دادند آب، اصغر! الا ای غنچه ی نشکفته پژمرده! بهارت کو؟

که در رفتن به تاراج خزان کردی شتاب اصغر! به چشم شیعیانت اشک حسرت یادگار توست

بلی در شیشه ماند یادگار از گُل، گلاب، اصغر! الا ای لاله ی خونین! چه داغی آتشین داری؟

جگرها می‌کنی تا دامن محشر کباب، اصغر! خدا چون پُرسد از حقّ رسول و آل در محشر

نمی‌دانم چه خواهد داد این اُمّت جواب، اصغر؟! سیّد محمّد حسین شهریار

مثنوی در شهادت حضرت علی اصغر۷

روز عاشورا چو سلطان شهید

شد ز جور آن ستمکاران، وحید

بر سنان غربت آمد تکیه زن

دل ز داغ آن عزیزان، پر محن از پی اتمام حجّت، دل نژند

بانگ هل من ناصرش، گشتی بلند

ناگهان برخاستی از خیمه‌گاه

بر فلک از آن غریبان، بانگ آه آمد آن دریای غیرت در حرم

کز چه دشمن شاد، سازیدم ز غم

خواهرش زینب گرفت از شه عنان

کای برادر! بین به گهواره عیان بانگ «هل من ناصرت» چون شد بلند

اصغر از گهواره خود را اوفکند

کای پدر! آخر فدایی‌ات منم

گر چه نبود پای میدان رفتنم هان! بگیر اینک مرا بر دست خویش

تا کنم قربان به راهت، هست خویش

نیستی تنها تو در این مرحله

در کمین باشد، چو تیر حرمله

گر به قنداق است، دست و پای من

بین گلوی نازک و زیبای من

شیر خوارم لیک باشم شیر خو

گر ندارم پا، ولی دارم گلو این منم مرغ بهشتی آشیان

بر سر دستت، به طوبی پر زنان

شد به میدان شاه و اصغر در برش

تا کند تر، لعل خشک احمرش خواست بهر کودک شش ماهه، آب

زاده ی ساقی کوثر، بوتراب

در ازای آب، تیر حرمله

اوفکندی در ملایک غلغله از کمانش تیر کین تا پر گرفت

جا به حلق نازک اصغر گرفت

گشت آماج سه شعبه تیر کین

حلق اصغر هم چو کتف شاه دین تیر چون از کتف آن شه در گذشت

در جنان از قلب پیغمبر گذشت

چون نبد تاب تکلم کردنش

نکته‌ها بد در تبسم کردنش

یعنی ای بابا! گلت شاداب شد

وه چه نیکو اصغرت سیراب شد! خوشدل تهرانی

دسته گل آخر من

ای به سر دست همه هست من

تبسّمت برده دل از دست من

ای دُر دریای امید حسین

اوّل و آخرین شهید حسین

سوخته و سوخته و سوخته

دیده به شانه ی پدر دوخته

تو سند زنده ی کربلایی

تو مُهر پرونده ی کربلایی

تو کودک شیری نه، طفل شیری

صغیر نه، صغیر نه، کبیری

ستاره ی برج سعادتی تو

سوره ی کوچک شهادتی تو

نگاه کن به چشم نیم بازت

که فاطمه آمده پیشبازت

بس که ز تشنگی به تاب و تبی

اشک نداری که کنی تر لبی

تشنه‌تر از تشنه لبان گوش کن

آب ز پیکان بلا نوش کن

می‌برمت تا که فدایت کنم

باش که تقدیم خدایت کنم

چشم گشا کودک مدهوش من

قتلگه توست در آغوش من
سینه سپر باش که حظی کنی
خنده بزن چند تلظی کنی
تلظی‌ات قلب مرا آب کرد
رباب را ز گریه بی‌تاب کرد
خنده بزن روز شهادت توست
شهادت تو نه، ولادت توست
خون تو عمر جاودان من است
آب تو اشک شیعیان من است
روی به قتلگاه کن اصغرم
حرمله را نگاه کن اصغرم
روز بزرگ امتحان آمده
حرمله با تیر و کمان آمده
آه خدایا جگرم پاره شد
حنجر خشک پسرم پاره شد
تیر که بر حنجر خشکت نشست
راه نفس را به گلوی تو بست
حرمله حلق پسرم را شکافت
حلق پسر نه، جگرم را شکافت
تیر برون کشیدم از حنجرت
گشت جدا بر سر دستم سرت
چشم کسی دیده که روی پدر؟
سرخ شود ز خون حلق پسر؟
خون تو از گلو به عرش خیزد
نمی‌گذارم به زمین بریزد
زخم گلوی تو کند دوست دوست
خون تو بی‌واسطه تقدیم اوست
خدای من قسم به جان رسول
فدایی حسین را کن قبول
دسته گل آخر من همین بود
تمامی لشکر من همین بود
در دل من شراره‌های غم است
که سوز آن در جگر (میثم) است حاج غلامرضا سازگار (میثم)

قربانی آفتاب

ای ماه به خون خضاب اصغر

قربانی آفتاب اصغر

موج از نفست شرار آتش

بحر از عطشت کباب، اصغر

آبی که نریخت در گلویت

از داغ تو گشت آب اصغر

با یاد لبت ز سینه جوشد

خون جگر رباب اصغر

لالایی تیر کرد خوابت

یک لحظه به دوش باب اصغر

از سوز گلوی تشنه‌ات تیر

افتاد به پیچ و تاب اصغر

خشکیده اگر چه آب چشمت

گرید به تو چشم آب اصغر

با تیر سه شعبه داد دشمن

بر العطشت جواب اصغر

کی دیده گل نخورده آبی

این گونه دهد گلاب اصغر

گهواره ی توست شانه ی من

سیراب شدی به خواب اصغر

از (میثم) خویش کن شفاعت

فردا به صف حساب اصغر حاج غلامرضا سازگار (میثم)

هم سفر

مه آسمان امید من، گل نوشکفته ی پرپرم

مگذار دیده به روی هم، که تویی تمامی لشکرم

تو مرا ذبیح و من آمدم، که به سوی قتلگهت برم

که به پیش تیر بگیرمت، که به دست خود کنمت فدا

***

تو به دور سر، قمر منی، تو به پیش رو سپر منی

جگرم به حال تو سوخته، که تو پاره ی جگر منی

سفرم به سوی خدا بود، تو یگانه هم سفر منی

بگذار چهره به شانه‌ام، که سفر کنی به سوی خدا

***

متحیّرم به سکوت تو، که خموش و غرق تلاطمی

نه اشاره‌ای نه نظاره‌ای، نه کنایه‌ای نه تکلّمی

بگشا زبان به ترانه‌ای، بربا دلم به تبسّمی

که تو بر فراز دو دست من، علمی به صحنه ی کربلا

***

سر دست خویش بر آن سرم، که تو را به دست خدا دهم

رخ خود به خون گلو بشو، که فدا شوی و فدا دهم

چو تو را به دست خدا دهم، به تمام خلق، ندا دهم

که فدای حق همه بود ما، که فدای حق همه هست ما

***

قطرات سرخ تو می‌شود، گل سرخ دامن کربلا

مهراس بر سر دست من، که چو من شوی سپر بلا

من و تو دو کشته ی راه حق، دو ذبیح مسلخ ابتلا

نه عجب خلیل ببوسد ار، گلو و لب و دهنِ تو را

*** چه خوش است در شرر عطش، که به خون چهره بشویمت

چه خوش است وقت وداع خود، چو گل بهشت ببویمت

چه خوش است سینه سپر کنی، که ذبیح خویش بگویمت

چه خوش است خنده کنی به خون، که قبول کرده تو را خدا

***

تو همیشه باب حوائجی، تو هماره بحر کرامتی

تو ندای غربت عترتی، تو لوای سرخ امامتی

تو پناه عالم خلقتی، تو شفیع روز قیامتی

نگهی به (میثم) خسته دل، چه در این سرا، چه در آن سرا

***

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

طفل شیعه

طفل شیعه بی‌خطر آرام نیست

جز به شیرِ مرگ، شیرین کام نیست

کیست کز من دلنوازی می‌کند

طفل طبعم عشق بازی می‌کند

شمع گشتم با شراری ساختم

دل به طفل شیرخواری باختم

خضر راه خویش را دریافتم

شیرخواری پیرپرور یافتم

کودک شش ماهه‌ای کز شش طرف

هفت باب و چار مامش جان به کف

چاره جویان جهان بیچاره‌اش

انبیاء را دست بر گهواره‌اش

خار گل، از غنچه ی خندان او

بحر مشتاق لب عطشان او

از سرشک دیده‌اش دریا خجل

وز گلوی تشنه‌اش سقا خجل

لاله گون از خون او روی خدا

با لب خامُش، سخنگوی خدا

گرد غربت مانده بر آئینه‌اش

یک بیابان کربلا در سینه‌اش

از ولادت تا شهادت با حسین

لحظه لحظه کرده عادت با حسین

سینه‌اش سینای سر الله بود

تا خدا او را فقط یک آه بود

انتظار تیر قاتل برده بود

ورنه شب از تشنه کامی مرده بود

شب به کانون عطش احیا گرفت

روز تیر آمد ز شیرش وا گرفت

طفل در گهواره هستی باخته

با پدر از خیمه بیرون تاخته

الله الله کس ندید بهر ماه

شانه ی خورشید گردد قتلگاه

تا گلوی نازکش از هم گسیخت

خون او بر صورت خورشید ریخت

بس که این خون بر فضا پاشیده بود

آسمان هم لاله گون گردیده بود

هر که را سر قاتل از خنجر برید

حرمله با تیر، از او سر برید

شعله ی آهش ستم سوزی نمود

خنده‌اش اعلان پیروزی نمود

خنده بر لب داشت آن خونین دهن

با پدر گردید سرگرم سخن

کای پدر لبخند من از وصل اوست

پیش تیر دوست خندیدن نکوست

شیرخوارت شیر از داور گرفت

جای در آغوش پیغمبر گرفت

شیر نوشیدم زِ تیر و از برت

پر زدم بر روی دست مادرت

صید خونین تو ممنون خداست

خون من هم بعد از این خون خداست

تا پیامت را برم در نزد او

«هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو»

غسل جانبازی ز خون دل کنم

تا نماز عشق را کامل کنم

با همین خون ای ز خونم سرخ رو

من کنم غسل و تو می گیری وضو

نینوا تا حشر مرهون من است

مهر طومار تو از خون من است

باز روی شانه‌ات پر می کشم

انتظار تیر دیگر می کشم

زخم من بر زخم قرآن مرهم است

بر گلو یک چوبه ی تیرم کم است

زخم من فریاد بر پا خواسته است

ناله‌های از درون ناخواسته است

زخم من باغ گل صحرای لاست

زخم من یک داستان کربلاست

زخم من بر عاشقان پیک خداست

زخم من آوای لبیک خداست

بس که جانم از عطش افروخته

تیر قاتل در گلویم سوخته

تیر را بیرون بکش از حنجرم

بلکه با دستت جدا گردد سرم

اصغر تو حجت کبرای تو است

تا ابد فریاد عاشورای تو است حاج غلامرضا سازگار (میثم)

غنچه ی شش ماهه

زخیمه بال زد و جا به دوش باب گرفت

حرم به یاد لبش ذکر آب آب گرفت چو یافت مقتل خود را به روی دست پدر

ز آب شست دل و، دیده از رباب گرفت نهاد رو، به روی شانه ی امام زمان

ستاره، جا به سر دوش آفتاب گرفت سئوال آب به لبهای بی‌صدایش بود

ز تیر حرمله ی سنگدل جواب گرفت ز خون نوشت به روی پدر که: دست عدو

ز غنچه‌ای که نگردیده گل، گلاب گرفت محاسنی که سفید از فراق اکبر بود

ز خون کودک شش ماهه‌اش، خضاب گرفت دو چشم بی‌رمق و نیمه باز خود را بست

تبسّمی زد و او را دوباره خواب گرفت شتاب داشت به معراج خون ز دوش پدر

که تیر حرمله بر قتل او شتاب گرفت سپهر دیده، ز غم پر ستاره کن «میثم»!

بر آن ستاره که از آفتاب تاب گرفت حاج غلامرضا سازگار (میثم)

غنچه ی شش ماهه

ای اهل کوفه رحمی، این طفل جان ندارد

خواهد که آب گوید، اما زبان ندارد دیشب به گاهواره، تا صبح ناله می‌زد

امروز روی دستم، دیگر توان ندارد هنگام گریه کوشد، تا اشک خود بنوشد

اشکی که تر کند لب، دور دهان ندارد رخ مثل برگ پاییز، لب چون دو چوبه ی خشک

این غنچه ی بهاری، غیر از خزان ندارد ای حرمله مکش تیر، یک سو فکن کمان را

یک برگ گل که تاب، تیر و کمان ندارد شمشیر اوست آهش، فریاد او تلظی

جانش به لب رسیده، تاب بیان ندارد با من اگر بجنگید، تا کشتنم، بجنگید!

این شیرخواره در کف، تیغ و سنان ندارد مادر نشسته تنها، در خیمه بین زنها

جز اشک حسرت خود، آب روان ندارد تا با خدنگ دشمن، روحش زند پر از تن

جز شانه ی امامش، جا و مکان ندارد (میثم) به حشر نبود، غیر از فغان و آهش

هر کس از این مصیبت، آه و فغان ندارد

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

طفل۷

تو مثل آن گل سرخی که تازه وا شده است

و غنچه در این دشت رو نما شده است

تو اوّلین قدم سبزه روی دشت بهار

تو مثل طفل نسیمی که تازه پا شده است هنوز چشم نجیبت شبیه باران است

که با ترنم هر قطره هم نوا شده است

تو آن لطیفه ی صبحی که از سحر خورشید

به غمزه غمزه ی ناز تو آشنا شده است دوباره خنده بزن غنچه‌ام که دل تنگم

لب شکر شکن تو چه دلربا شده است

تو را چگونه شقایق رقیب خود نکند

که داغ عشق به درد تو مبتلا شده است تو روی دست منی تا به عرش می‌برمت

که فصل سبز ملاقات با خدا شده است

فرات بی دو لب تشنه ی تو می‌سوزد

مگر برای تو این دشت کربلا شده است دعای کوچک من در قنوت عشق تویی

که کائنات پر از ذکر ربنا شده است جعفر رسول زاده (آشفته)

شمس و قمر

از خیمه، غنچه ی دگرم را بیاورید

یعنی که پاره ی جگرم را بیاورید

عزم عروج دارم از این دشت لاله خیز

یاری کنید، هم سفرم را بیاورید تا پیش از این نسوزد، در آتش عطش

خیزید، نور چشم ترم را بیاورید

کامل کنید گردش منظومه ی مرا

من شمس هستی‌ام، قمرم را بیاورید تا چلچراغ محفل روحانیان شود

با خود، ستاره ی سحرم را بیاورید با این گروه شب زده حاجت به حجّت است

شش مــاهه ی مرا، پســرم را بیــاورید محمّد جواد غفور زاده (شفق)

غنچه ی شش ماهه

ای که گرفتی به دوش، بار غم و بار عشق
باز بیا سر کنیم، قصّه ی گلزار عشق قصّه شنیدم که دوش، تشنه لب گل فروش
برد گلی سبزپوش، هدیه به بازار عشق گل غم ناگفته داشت، چشم به خون خفته داشت
خاطر آشفته داشت، از غم سالار عشق

عشوه کنان ناز کرد، وا شدن آغاز کرد
خنده زد و باز کرد، دیده به دیدار عشق گر چه زمان دیر بود، تشنه لب شیر بود
منتظر تیر بود، یار وفادار عشق باغ تب و تاب داشت، گل طلب آب داشت
کی خبر از خواب داشت دیده ی بیدار عشق تا هدف تیر شد، چرخ ز غم پیر شد
عرش زمین گیر شد، ای عجب از کار عشق آن گل مینو سرشت، بر ورق سرنوشت
با خطی از خون نوشت، معنی ایثار عشق نسترن دلنواز، رفت چو در خواب ناز
زمزمه می‌کرد باز، قافله سالار عشق این گل باغ خداست، از چمن کربلاست
خوابگه او کجاست؟ سینه سردار عشق
ای ادب آموخته، دیده به من دوخته
غیر دل سوخته، نیست سزاوار عشق غنچه ی خاموش من، یار کفن پوش من
زینت آغوش من، یار من و یار عشق

دشت پر از های وهوست، مشتری عشق اوست
ای شده قربان دوست، اوست خریدار عشق خیمه به کویم زدی، خنده به رویم زدی
می ز سبویم زدی، بر سر بازار عشق تازه گل پرپرم، من ز تو عاشق ترم
اصغرم ای اصغرم، ای گل گلزار عشق کودک من لای لای، از غم تو وای وای
گریه کند های‌های، دیده ی خونبار عشق با تو «شفق» پر گرفت، عشق در او در گرفت
تا نفسی بر گرفت، پرده ز اسرار عشق محمّد جواد غفور زاده (شفق)

یا علی اصغر۷

طفلش مخوان کو خالق هر پستی و بالاستی
بند قماتش منجی صد موسی و عیسی ستی
عبد حقیر درگهش بر عالمی مولاستی
آثار رب العالمین بر چهره‌اش پیداستی
بر خالق اکبر بود هم مُظهر و هم مَظهری
مه طلعتی، خور منظری، زیبا علی اصغری
\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-
دست گدایی می‌زند خورشید بر خاک درش

مَحرَم شَوَد مه همره صدها هزاران اخترش

هر شام تا وقت سحر مشغول طوف بسترش

خورشید و ماه و اختران عبد ذلیل کمترش

در آسمان دامن مادر چو ماهی بنگرش

به به چه زیبا می‌شود طفلی کنار مادری

مه طلعتی، خور منظری، زیبا علی اصغری

بین مادرش را هم چونان، ماهی درخشان آمده

مَه را ببین از لطف حق اختر به دامان آمده

اختر کجا اصغر کجا، مهری فروزان آمده

اندر سپهر عاشقان خورشید تابان آمده

خورشید نی از هر چه گویم برتر از آن آمده

بالاتر از هر برتری بر جمله سرورها سری

مه طلعتی، خور منظری، زیبا علی اصغری

با جسم کوچک آمده امّا بزرگی‌ها کند

با دستهای کوچکش بس عقده‌ها را وا کند

با یک نگاه مرحمت او قطره را دریا کند

صدها هزاران مرده را با یک نظر احیا کند

با خنده‌اش با گریه‌اش غوغا دل بابا کند

بنگر که بر آن دلربا حق داده چونان دلبری

مه طلعتی، خور منظری، زیبا علی اصغری

با آن که نام دلبرم با اصغر آمد همسفر

اندر طریق عشق شد هم راه و هم پای پدر

در جلوه گاه کربلا دیدی چسان شد جلوه گر

بر روی دست دست حق چون بسملی زد بال و پر

در رنگ خون از خون خود بر وجه خون دادگر

پس غنچه ی سرخ رباب از تیر شد نیلوفری

مه طلعتی، خور منظری، زیبا علی اصغری

طائر بی پر

سپهر دیده گر چه خون ببارد

گلو را بغض غم ها می‌فشارد اگر چه سینه را غم می‌خراشد

مرا با حرمله حرفی نباشد اگر چه ناله ی شبگیر دارم

ولی تنها سؤال از تیر دارم چرا ای تیر بر اصغر نشستی

چرا بر طایر بی پر نشستی چه کس بر طفلی این بیداد کرده

کجا این ظلم را شداد کرده نگردد نام ننگ تو فراموش

شوی هم چون کمانت خانه بر دوش

چو گردون کاشکی سرگشته بودی

به قلب حرمله برگشته بودی خراش از ناخن غم بر رخم داد

زبان آتشینش پاسخم داد ولی از پاسخش بر دردم افزود

به اشک گرم و آه سردم افزود بگفتا گر رخ او دیدنی بود

گلویش هم، چو گل، بوسیدنی بود

بگفتم گر که قصد بوسه کردی

ز بعد بوسه باید دور گردی بگفتا بسکه بُد شیرین شمایل

ازو بگسستن دل بود مشکل بر آن حلقِ ز گل بهتر نشستم

به مرغ بسته پر، تا پر نشستم ولی خود تا ابد شرمنده هستم

ز غم لب بسته و بی‌خنده هستم مپرس از من که خود چون گریه کردم

که چون بیرون شدم خون گریه کردم حاج علی انسانی

طفل خیالی

رباب است و خروش و خسته حالی

به دامن اشک و جای طفل، خالی

اگر گهواره را پس داده بودند

دلش خوش بود، با طفل خیالی

****

گل به آب داد

مادر، نه طفل تشنه خود را به باب داد

مهتاب را، فلک به کف آفتاب داد چون قحط آب، قحط وفا، قحط رحم دید

چشمش به لعل خشک وی از اشک، آب داد بر طفل و باب او چو جوابی نداد کس

یک تیر، هر دو را، به سه پهلو جواب داد خون گلوی طفل نه، ایثار را ببین

آن گل، نخورد آب و به گلچین گلاب داد هم عندلیب سوخت و، هم باغبان که خصم

آبی به گل نداد، ولی گل به آب داد پرپر چو مرغ می‌زد و تا پر، نشسته تیر

اما به خنده، باز تسلای باب داد او خنده کرد و عالم ازین خنده، گریه کرد

نگرفت آب و، آب به چشم سحاب داد

اصغر به لای لای ندارد نیاز و، تیر

او را به خواب برد و به مهد تراب داد ****

رباعی

این غنچه ی من در تب و تاب عشق است

خـــونی که ازو بـود گلاب عشـق است

ایثار در آن خلاصه را خواهد خواند

این صفحه ی آخر کتاب عشق است حاج علی انسانی

خنده ی پیروزی

گفت ای غنچه لب و گلرخ من

از چه با خنده دهی پاسخ من نرسد بانگ تو دیگر بر گوش

بلبلم از چه شدی زود خموش دیده‌ات اشک نبارد نم‌نم

مژه‌ات روی هم آمد کم‌کم کسی این ظلم ندارد باور

طفل کشتن، به روی دست پدر! من که خود از رخ تو منفعلم

مزن از خنده‌ات آتش به دلم گر چه این خنده ز دلسوزی نیست

خنده جز خنده ی پیروزی نیست یار را جستی و خود گم کردی

بی‌سبب نیست تبسّم کردی شد گه وصل تو و داور تو

هم لبت خندد و، هم حنجر تو کاخ بیداد ز بن گشت خراب

نقشه ی خصم شده نقش بر آب بی تو گر من به حرم برگردم

ور به مام تو برابر گردم با چه رویی نگرم در رخ او؟

مانده‌ام، تا چه دهم پاسخ او حاج علی انسانی

سرخ و سپید

تو ای گل سرخ و سپید بهشت

به دست کوچکت کلید بهشت ای به علی و فاطمه، نور عین

جان حسن، میوه ی قلب حسین

برده رخ تو آب از روی گل
بوی گل و روی گل و خوی گل آبرویت قبله ی اهل یقین
گیسوی تو رشته ی حبل متین مصحف عشقی و گرانمایه‌ای
سوره ی کوچکی و شش آیه‌ای راهبر قافله ی دل، تویی
سالکٔ شش ماهه ی واصل تویی چو بسته در مهد شده عهد تو
به دوش جبرئیل امین مهد تو بیتِ گزینِ شعر ناب عشقی
حاشیه و متن کتاب عشقی پیر خرد، طفل دبستانی‌ات
ذبیح، قربانی قربانی‌ات هر دل هشیار بود مست تو
چشم گره دوخته بر دست تو
به ملکٔ جان سکّه ی رایج تویی
به روی دل باب حوائج تویی گر تو به بازار کنی دلبری
هزار یوسف شودت مشتری ای لب نوشین تو نوش حسین
پایه ی معراج تو، دوش حسین چشم پدر تا به رخت باز شد
ناز تو با نگاه، آغاز شد شیر، ز آهوی تو رم می‌کند
گرگٔ چرا صید حرم می‌کند ای ز لبت حیاتِ آب حیات
چرا نبوسید لبت را فرات ز چشم تو گردش لیل و نهار
چرا ندیده نرگست، یکٔ بهار بهار، نادیده شکوفا شدی
به روی دست باغبان وا شدی تیر، به جان آمد و از شست، رست
به شوق بوسه، بر گلویت نشست دید، بشیری بود از سوی دوست
می‌رسد و، رسد ازو بوی دوست تا که، لبت هم چو گلو، خنده کرد
حسین را کشت و سپس زنده کرد
در دو نگاهت، دو جهان راز بود
نگاه پایانی و آغاز بود نگاه اولین حکایتی داشت
نگاه آخرین شکایتی داشت حاج علی انسانی

بزرگِ کوچک

کیستم من؟ غنچه ی گلزار عشق
شرح حالم گرمی بازار عشق
اصغرم، باب الحوائج نام من
آب حیوان جرعه نوش جام من
جدّ من ساقی کوثر، حیدر است
جدّه ی من دختر پیغمبر است

روح من، روح شجاعت می‌شود

خونم اسباب شفاعت می‌شود

من که در شش ماهه گی پیر رَهَم

از رموز عشق بازی آگهم

خون جاری در رگم خون خداست

دست های کوچکم عقده گشاست

روز عاشورا که جان پر سوز شد

خون به شمشیر سِتم پیروز شد

گر چه دستم بسته در قنداق بود

دست گرداننده ی آفاق بود

آن حسینی که جهان پابست اوست

چشم اهل آسمان بر دست اوست

نهضتی کرد و جهان را واله کرد

دشت را از خون چو باغ لاله کرد

بست راه تیغ را با خون خود

کرد عقل و عشق را مجنون خود

کربلا آن وادی عنبر سرشت

آن به رتبت قبله ی اهل بهشت

بود گنجی پر بها در سینه‌اش

داشتی هفتاد در گنجینه‌اش

گر چه خود هفتاد در موجود داشت

باز هم بی‌خون من کمبود داشت

آری، آری من علی اصغرم

اصغرم، امّا ولیّ اکبرم

نور عینِ نور عینِ فاطمه

زینت صدر حسینِ فاطمه

مهر من در برج دلها، ماه عشق

کوچکم، امّا بزرگ راه عشق

کودکم امّا بزرگان جهان

چون که افتاده گِره در کارشان

اشک بر مظلومی من ریختند

دست بر دامان من آویختند

دست های کوچکم اعجاز کرد
هر گره در کارشان بُد، باز کرد
ای که عمری سوختی از داغ من
لاله ی غم چیده‌ای از باغ من
در شب عاشورِ مردان خدا
در دیار کربلای پُر بلا
هیچ می‌دانی، چرا سلطان عشق
خواست یک شب فرصت از اهل دمشق
چون که یک دستور در اسلام هست
شرح آن دستور، در احکام هست
کآنچه قربانی کنندش، خاص و عام
عمر باید باشدش، شش مه تمام
آن شب، او از حال من آگاه بود
عمر من یک شب کم از شش ماه بود
خواست آن شب حل این مشکل شود
عمر ذبحش، شش مه کامل شود
من هم آن شب درس‌ها آموختم
وز غم مظلومی او سوختم
بال روح خویش کردم، ناله را
یک شبه رفتم، ره صد ساله را
شب گذشت و روز عاشورا رسید
روز عاشورای پُر غوغا رسید
یک به یک رفتند، یاران حسین
جان خود کردند، قربان حسین
زاده ی زهرا در آن شور قیام
تا کند، بر خلق حجّت را تمام
کرد رو سوی سپاه کفر و کین
این چنین فرمودشان: «هَلْ مِنْ مُعین»
الغرض، از آن سپاه بی‌حساب
کس ندادی، پرسش او را جواب
ناله سر دادم، که یعنی اصغرت
یاورت باشد، به جای اکبرت
گر چه طفلم، لیک در این سرزمین

در ره یزدان تو را هستم معین

تا مرا بابایم از مادر گرفت

پیش چشم دشمنان در بر گرفت

کرد با معنی نگاهی سوی من

خواست بوسد از گلوی و روی من

ناگهان افتاد، شور و ولوله

جست تیری از کمان حرمله

زودتر ز آن سَیّد والا نژاد

تیر دشمن بر گلویم بوسه داد

برد از سر تیر او هوش مرا

چون برید از گوش تا گوش مرا

من که بودم محو و مدهوش حسین

قتلگاهم گشت، آغوش حسین

دفتر غم های او شیرازه شد

داغ محسن در دل او تازه شد

تا تسلّایی دهم بر شاه دین

خنده کردم، در نگاه آخرین

(ایزدی) دیگر از این غم، دم مزن

شعله بر قلب بنی آدم مزن امیر ایزدی همدانی

آن روز ربـــــاب، کار هاجـــــر می‌کرد

او هـــروله در حـــرم مکـــرّر می کرد

آبـــی چـو نجوشید از آن خـاک، نظر

بر جوشش خون ز حلق اصغر می کرد

دعای مستجاب

خجل ز تشنگی‌اش موج آب خواهد شد

گواه غربت او آفتاب خواهد شد

به یاد خشکی لبهاش تا جهان باقی است

روان سرشک، ز چشم سحاب خواهد شد

اگر چه بسته به قنداقه، دست کوچک او

گره گشای همه شیخ و شاب خواهد شد

بود سلیل خلیل خدای، این کودک

برای ذبح عظیم انتخاب خواهد شد

به نام اصغر و با اکبر نکو سیرت

برای یاری حق هم رکاب خواهد شد

چو پای محکمه ی عدل حق شود حاضر

« بِأَیِّ ذَنبٍ» ناگه خطاب خواهد شد

حدیث غربت مولا به خون او شد مُهر

که حسن خاتمه بر این کتاب خواهد شد

به دست عمه چو می‌داد مادرش پرسید:

گلوی کودک من، تر ز آب خواهد شد؟

میان مهد نخوابید دیشب و امروز

فراز دست پدر مست خواب خواهد شد

امید داشت پس از ناله‌ها، زند لبخند

دعای مادر او مستجاب خواهد شد

ز حنجرش برباید، چو تیر گل بوسه

نثار دوست از این گل گلاب خواهد شد

اگر به خاک چکد قطره‌ای ز خون گلوش

ستون نُه فلک از بن خراب خواهد شد

شکفت غنچه ی لبهاش، مثل گل خندید

به چارچوب دل، این عکس قاب خواهد شد

ز روی دست پدر پر کشید، سوی بهشت

ز جام وصل چه خوش کامیاب خواهد شد

پدر به خاک سپردش، اگر چه می‌دانست

برون چو گنج چنین دُرّ ناب خواهد شد

مزار او بشکافتد، عَدو سرش ببرد

که قلب سنگ ز داغش کباب خواهد شد

دمی که بر سر نی این ستاره جلوه کند

میان قافله صد انقلاب خواهد شد

اگر بر این سر کوچک به ره خورد سنگی

خراب خانه ی صبر رباب خواهد شد

ز جام دیده بریز اشک (ایزدی) ز غمش

خوش آن که مست حق از این شراب خواهد شد امیر ایزدی همدانی

خجلت

این ناله ی شکسته ی یک خسته مادر است

بی شیر بودنم به خدا مرگ آور است

آن مادری که شیر ندارد دهد به طفل

خجلت زده، غریب و پریشان و مضطر است

از دخترم سکینه شنیدم چها شده

رویت خضاب گشته ز خون کبوتر است

مهلت بده دوباره گلم را بغل کنم

من مادرم که سینه ی من مهد اصغر است

یا که ببند چشم علی یا که صبر کن

چشمش هنوز در پی بیچاره مادر است

با من مگو که تیر به حلق علی زدند

بر حنجرش نشانه ی تیزی خنجر است

سنگ لحد نچیده به رویش مریز خاک

تازه به خواب رفته گل من که پرپر است

داغش عظیم گر چه خودش شیرخواره بود

این داغ سخت با همه غمها برابر است جواد حیدری

نوحه ی حضرت علی اصغر۷

یار سرافراز منی ای علی اصغر

شش ماهه سرباز منی ای علی اصغر

مظلوم علی اصغرم ای علی جانم (۲)

ای آخرین یارم چرا چشم خود بستی

تنها تو را دارم چرا چشم خود بستی

مظلوم علی اصغرم ای علی جانم (۲)

قرآن کوچک حسین غرق خون گردید

آیاتش از خون گِلو لاله گون گردید

مظلوم علی اصغرم ای علی جانم (۲)

ای بسمل بی سر شده رفتی از دستم

یکبار دیگر خنده کن من حسین استم

مظلوم علی اصغرم ای علی جانم (۲)

لبخند تو زد آتشم ای علی اصغر

تیر از گلویت می‌کشم ای علی اصغر

مظلوم علی اصغرم ای علی جانم (۲)

خون گلوی اصغرم آبرویم شد

علی علی علی گفتگویم شد

مظلوم علی اصغرم ای علی جانم (۲)

رفتی و من تنها شدم بین دشمن‌ها

تو پر زدی، من می‌روم، در حرم تنها

مظلوم علی اصغرم ای علی جانم (۲) حاج غلامرضا سازگار

نوحه ی حضرت علی اصغر۷

من برای خدا دسته گل می‌برم

باشد این دسته گل غنچه ی پرپرم

هدیه ی داورمخنده کن اصغرم

چهره ی لاله گون می‌پسندد خدا

حنجر غرقه خون می‌پسندد خدا

هدیه ی داورمخنده کن اصغرم

خنده کن تا که از خون خضابت کنم

بر سر دوش خود آفتابت کنم

هدیه ی داورمخنده کن اصغرم

هدیه بر خالق داورت می‌کنم

پیش تیر بلا سپرت می‌کنم

هدیه ی داورمخنده کن اصغرم

سینه و دست من شده گهواره‌ات

گشته تقدیم حق گلوی پاره‌ات

هدیه ی داورمخنده کن اصغرم

عهد من با خدا از تو کامل شود

قسمتت جای شیر، تیر قاتل شود

هدیه ی داورمخنده کن اصغرم

گر چه با سنّ کم تو علی اصغری

بر روی دست من حجّت اکبری

هدیه ی داورمخنده کن اصغرم حاج غلامرضا سازگار (میثم)

نوحه ی حضرت علی اصغر۷

من به میدان شهادت قرص ماه آورده‌ام
شیرخواره کودکی از خیمه‌گاه آورده‌ام
آخرین یارم علیمُهر طومارم علی
طفل عطشانم ز دریا دلربایی می‌کند
دست های بسته‌اش مشکل گشایی می‌کند
آخرین یارم علیمُهر طومارم علی
قلب اصغر گشته مثل آتش افروخته
بر گلوی تشنه ی او آب دریا سوخته
آخرین یارم علیمُهر طومارم علی
اهل کوفه! کودك شش ماهه‌ام رفته ز تاب
از تلّظی‌های او آید صدای آب آب
آخرین یارم علیمُهر طومارم علی
بار الها تیر قاتل اصغرم را شیر داد
پاسخ شش ماهه‌ام را حرمله با تیر داد
آخرین یارم علیمُهر طومارم علی
بعد هفتاد و دو لاله غنچه‌ام پر پر شده
بر سر دوشم روان خون علی اصغر شده
آخرین یارم علیمُهر طومارم علی
اصغرم در موج خون غسل شهادت می‌کند
بر سر دوش پدر حق را عبادت می‌کند
آخرین یارم علیمُهر طومارم علی حاج غلامرضا سازگار (میثم)

حضرت علی اصغر۷

کوچکترین سرباز، حبل المتینم
با هر دو دست بسته، حامی دینم
یا اهل العالم خشکیده کامم
لای لای علی علی جان علی اصغر

معراج اصغــر بودی، بر گاهـواره

چســان نمایـد بابـا، بر تو نظاره

تا شانه ی بابیهانه‌ات آب

لای لای علی علی جان علی اصغر

قــال: اِلهی اَقبِـل، مِنّی عطایــی

که اصغرم گردیده، بهرت فدایی

شد در دل خاک با حنجر چاک

لای لای علی علی جان علی اصغر

غنچه ی نشکفته‌ام، اصغر بی‌شیر

گلوی خشکت آخر، شد هدف تیر

گریم برایت جانها فدایت

لای لای علی علی جان علی اصغر

پرپر زدی دلبندم، بر روی دستم

از این امانت داری، شرمنده هستم

گِریم برایت جانها فدایت

لای لای علی علی جان علی اصغر حبیب الله موحد

حضرت علی اصغر۷

اصغرم زاده ی، حبل المتینم

سرباز جانباز، آل یاسینم

بر دست بابا مهمان زهرا

لای لای علی جانم لای لای علی جان

بابا دیگر مگو، یاور نداری

آماده‌ام نما، بر جان سپاری

در نینوایت اصغر فدایت

لای لای علی جانم لای لای علی جان

در خیمه غوغا شد، بر شیر و خواره

حنجرِ شش ماهه، شد پاره پاره

با حلق نازک چه کرده ناوک

لای لای علی جانم لای لای علی جان

می‌آید ناله ی، مادر به گوشم

زد آتش بر جانم، باب خموشم

از جان گذشتم با خون نوشتم

لای لای علی جانم لای لای علی جان

طفل شش ماهه‌ام، گردیده خاموش

دیگر لب تشنگی، کرده فراموش

ذبیح العطشان آن ماه تابان

لای لای علی جانم لای لای علی جان حبیب الله موحد

حضرت علی اصغر۷

غنچه ی تشنــه‌امطفل سر مست من

می‌زند دست و پابر سر دســت من

بر حـرم مادرش می‌کشــد انتظـار

لایی لایی علی (۴)

خنده ی ناز تــوبرده هوش از سرم

از تو شرمنده‌ام مهربــان اصغـرم

می‌بری از پدرهمه صبر و قـرار

لایی لایی علی (۴)

شده معراج تو بر سر دوش من

ای عزیز دلم ماه خاموش من

آخرین یاورم می‌کنی جان نثار

لایی لایی علی (۴)

روی مهتابیـت کرده شرمنده‌ام

پاسخ خجلتـم می‌زنی خنده‌ام

من فدای تو و خنده‌ات گلعذار

لایی لایی علی (۴)

آخرین یار مــن رفتی از چه بخواب

کام خشکیده‌ات کــرده قلبم کباب

شد خزان عمر تو در شکـــوه بهــار

لایی لایی علی (۴)

حبیب الله موحد

حضرت علی اصغر۷

می‌ریزد از چشم ترم ستاره من می‌زنم ای طفل شیرخواره

بوسه به این حنجر پاره پاره

ای غنچه ی از خون تر من لای لای علی اصغر من

ببین مرا ای غنچه ی خزانم کرده کمانِ حرمله کمانم

با خنده‌ات آتش مزن به جانم

ای غنچه ی از خون تر من لای لای علی اصغر من

دیده به راه تو بود مادرت ای پسرم شد دیدنی حنجرت

کُشتی مرا با خنده ی آخرت

ای غنچه ی از خون تر من لای لای علی اصغر من

ای که تمام هستی ربابی بروی دست من به پیچ و تابی

گویم لالایی بلکه تو بخوابی

ای غنچه ی از خون تر من لای لای علی اصغر من

ز دیده خون افشانده‌ام علی جان من بر تو لالا خوانده‌ام علی جان

تنهای تنها مانده‌ام علی جان

ای غنچه ی از خون تر من لای لای علی اصغر من سیّد محسن حسینی

حضرت علی اصغر ۷

من باغبان هستم، تو غنچه پرپرلای لای علی اصغر(۲)

ای طفل مست رباب - با خنده رفتی به خواب

دیدی مگر خواب آب لای لای علی اصغر(۲)

* * * *

جز تو ندارم من، یک یاور دیگر لای لای علی اصغر(۲)

در شور و آوا شدم - محو تماشا شدم

تنهای تنها شدم لای لای علی اصغر(۲)

* * * *

من بوسه می گیرم، از تو ز پا تا سر لای لای علی اصغر(۲)

ای نور چشم ترم - ماندم چسان اصغرم

من رو کنم در حرم لای لای علی اصغر(۲)

* * * *

باشد به راه تو، چشم تر مادر لای لای علی اصغر(۲)

تو افتخار منی - سرباز و یار منی

دار و ندار منی لای لای علی اصغر

* * * *

جان دادنت را من، کی می‌کنم باور لای لای علی اصغر(۲)

ای ماه تابنده‌ام – من از تو شرمنده‌ام

قبر تو را کنده‌ام لای لای علی اصغر سیّد محسن حسینی

گل بی‌رنگ

ببینید، ببینید گلم رنگ ندارد

اگر آمده میدان سر جنگ ندارد

گل سرخ و سپیدست

ازو قطع اُمیدست

واویلا واویلا واویلا واویلا

جز این کودک معصوم دگر یار ندارم

جز این هدیه ی کوچک به دادار ندارم

گل سرخ و سپیدست

ازو قطع اُمیدست

واویلا واویلا واویلا واویلا

به روی دست و دوشم ببینید فتاده

سر و گردن خود را به دوش من نهاده

گل سرخ و سپیدست

ازو قطع اُمیدست

واویلا واویلا واویلا واویلا حاج علی انسانی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹